انجیل مرقُس

معرفی کتاب

انجیل مرقُس توسط مرقُس نوشته شده است. وقتیکه عیسی دِه به دِه و شهر به شهر می گشت تا به مردم رنجدیده آرامی بخشد، مرقُس نوجوانی بیش نبود. اما او با پِترُس که یکی از شاگردان نزدیک عیسی بود، آشنا شد و همکار او در رساندن

مژدهٔ نجات توسط عیسی‌مسیح گردید. مرقُس در انجیل به رهنمایی روح خدا زندگی عیسی را با زبان زنده بیان می‌کند.

مرقُس بعد از آنکه در مورد یحیای تعمیددهنده و تعمید گرفتن عیسی به شکل مقدمه می‌پردازد، به بیان تعلیم و شفا دادن مریضان توسط عیسی صحبت می‌کند. او بیان می‌دارد

که روز به روز تعداد شاگردان و شهرت عیسی در بین مردم افزوده می شد. اما از طرف دیگر شهرت او باعث تحریک شدن بیشتر دشمنان او گردید.

در اخیر مرقُس به بیان واقعات روزهای اخیر زندگی زمینی عیسی و خیانت به او می‌پردازد. مرقُس بعد از اینکه از مرگ عیسی بر روی صلیب و قیام او از مرگ ذکر می کند، با

این جملات کتاب خود را به پایان می‌رساند: «عیسی خداوند بعد از اینکه با آنها صحبت کرد، به عالم بالا برده شد و در سمت راست خدا نشست. و آنها رفتند و پیام خود را در همه جا اعلام می‌کردند و خداوند کارهای آنها را برکت می داد و پیام آنها را با معجزاتی که انجام می شد تأئید می نمود.»

فهرست موضوعها:

آغاز انجیل: فصل ۱: ۱ ـ ۱: ۱۳

خدمات عمومی عیسی در جلیل: فصل ۱: ۱۴ ـ ۹: ۵۰

از جلیل تا اورشلیم: فصل ۱۰

هفتهٔ آخر در اورشلیم و اطراف آن: فصل ۱۱ ـ ۱۵

رستاخیز، ظهور و صعود

عیسی: فصل ۱۶

یحیای تعمیددهنده

(همچنین در متی ۳:۱ - ۱۲ و لوقا ۳:۱ - ۱۸ و یوحنا ۱:۱۹ - ۲۸)

۱ [۱]ابتدای انجیل

عیسی‌مسیح پسر خدا: [۲]در
کتاب اشعیای نبی آمده است
که:

«من قاصد خود را
پیشاپیش تو می‌فرستم،

او راه تو را باز خواهد
کرد.

۳ندا کننده‌ای در بیابان فریاد
می‌زند: راه را برای
خداوند آماده سازید و
مسیر او را راست
گردانید.»

۴یحیای تعمیددهنده در
بیابان ظاهر شد و اعلام کرد که
مردم برای آمرزش گناهان باید

توبه کنند و تعمید بگیرند.

۵ مردم از تمام سرزمین یهودیه و
شهر اورشلیم پیش او می‌رفتند و
با اعتراف به گناهان خود، در
دریای اُردن به‌دست او تعمید
می‌گرفتند. ۶ لباس یحیی از پشم
شتر بود و کمربندی چرمی به
کمر می‌بست و خوراکش ملخ
و عسل صحرایی بود. ۷ او
اعلام کرده گفت: «بعد از من
مردی تواناتر از من می‌آید که

من لایق آن نیستم که خم شوم
و بند بوتهایش را باز کنم. ۸من
شما را در آب تعمید می‌دهم،
اما او شما را با روح‌القدس
تعمید خواهد داد.»

تعمید و آزمایش عیسی

(همچنین در متی ۳:۱۳-۴:۱۱ و لوقا ۳:۲۱ - ۲۲ و ۴:۱ - ۱۳)

۹در این هنگام عیسی از
ناصرهٔ جلیل آمد و در دریای
اُردن به دست یحیی تعمید

گرفت. [۱۰] همین که عیسی از
آب بیرون آمد، دید که آسمان
شکافته شد و روح‌القدس
بصورت کبوتری به سوی او
فرود آمد. [۱۱] و آوازی از آسمان
شنیده شد که می‌گفت: «تو
پسر عزیز من هستی، از تو
خوشنودم.» [۱۲] فوراً روح خدا او
را به بیابان برد. [۱۳] او مدت
چهل روز در بیابان بود و

شیطان او را وسوسه می‌کرد.
عیسی در بین حیوانات وحشی
بود و فرشتگان او را خدمت
می‌کردند.

دعوت چهار ماهیگیر

(همچنین در متی ۴:۱۲ - ۲۲ و لوقا ۴:۱۴ - ۱۵ و ۵:۱ - ۱۱)

۱۴ پس از توقیف یحیی،
عیسی به ولایت جلیل آمد و
۱۵ مژدهٔ خدا را اعلام فرمود و
گفت: «ساعت مقرر رسیده و

پادشاهی خدا نزدیک است،
توبه کنید و به این مژده ایمان
آورید.» ۱۶ وقتی عیسی در کنار
بحیرهٔ جلیل قدم می‌زد، شمعون
و برادرش اندریاس را دید، که
تور بدریا می‌انداختند چون
آن‌ها ماهیگیر بودند. ۱۷ عیسی
به آن‌ها فرمود: «بدنبال من
بیائید تا شما را صیاد مردم
بسازم.» ۱۸ آن دو نفر فوراً
تورهای خود را گذاشته و

بدنبال او رفتند. [۱۹]کمی دورتر
عیسی یعقوب پسر زَبدی و
برادرش یوحنا را دید که در
کشتی‌ای مشغول آماده کردن
تورهای خود بودند. [۲۰]عیسی
آن دو نفر را نیز فوراً پیش خود
خواست. آن‌ها پدر خود زَبدی
را با مزدورانش در کشتی
گذاشته بدنبال او رفتند.

شفای مرد دیوانه

(همچنین در لوقا ۴:۳۱ - ۳۷)

[۲۱]آن‌ها وارد کپرناحوم شدند
و همینکه روز سَبَت فرا رسید،
عیسی به کنیسه رفت و به تعلیم
دادن شروع کرد. [۲۲]مردم از طرز
تعلیم او حیران ماندند، زیرا
برخلاف علمای دین او با
قدرت و اختیار به آن‌ها تعلیم
می‌داد. [۲۳]در همان موقع مردی
که روح ناپاک داشت وارد
کنیسه شد و فریاد زد: [۲۴]«ای

عیسی ناصری، با ما چه کار
داری؟ آیا آمده‌ای ما را نابود
کنی؟ من می‌دانم تو کی هستی،
ای قدوس خدا.» ۲۵اما عیسی
او را سرزنش کرده گفت:
«خاموش باش و از این مرد
بیرون بیا.» ۲۶روح ناپاک آن
مرد را تکان سختی داد و با
فریاد بلند از او خارج شد.
۲۷همه چنان حیران شدند، که
از یکدیگر می‌پرسیدند: «این

چیست؟ چه تعلیمات تازه
است و با چه قدرتی به ارواح
ناپاک فرمان می‌دهد و آن‌ها
اطاعت می‌کنند!»

شفای دردمندان

(همچنین در متی ۸:۱۴ - ۱۷ و لوقا ۴:۳۸ - ۴۱)

۲۸ بزودی شهرت او در
سراسر جلیل پیچید. ۲۹ آن‌ها از
کنیسه بیرون آمدند و به همراه
یعقوب و یوحنا مستقیما به

خنهٔ شمعون و اندریاس رفتند.

۳۰خشوی شمعون تب داشت و
خوابیده بود. وقتی که عیسی به
آنجا رسید او را از حال آن زن
باخبر کردند. ۳۱عیسی پیش او
رفت، دستش را گرفت و او را
برخیزانید، تبش قطع شد و به
پذیرایِ از آن‌ها مشغول شد.

۳۲وقتی آفتاب غروب کرد و
شب شد، همهٔ بیماران و
دیوانگن را پیش او آوردند.

۳۳تمام مردم شهر در پیش آن
خانه جمع شدند. ۳۴عیسی
بیماران بسیاری را که امراض
گوناگون داشتند شفا داد و
ارواح ناپاک زیادی را بیرون
کرد و نگذاشت آن‌ها حرفی
بزنند، چون او را می‌شناختند.

موعظه در جلیل

(همچنین در لوقا ۴:۴۲ - ۴۴)

۳۵سحرگاه روز بعد عیسی از

خواب برخاسته از منزل خارج
شد و به جای خلوتی رفت و
مشغول دعا شد. [۳۶]شمعون و
همراهانش به جستجوی او
پرداختند [۳۷]و وقتی او را پیدا
کردند به او گفتند: «همه
بدنبال تو می‌گردند.» [۳۸]عیسی
به آن‌ها فرمود: «به جاهای
دیگر و شهرهای اطراف برویم
تا در آنجا هم پیغام خود را
برسانم، چون من برای همین

منظور آمده‌ام.» ۳۹عیسی در
سراسر جلیل می‌گشت و در
کنیسه‌ها پیام خود را اعلام
می‌کرد و ارواح ناپاک را بیرون
می‌نمود.

شفای جذامی

(همچنین در متی ۸:۱ - ۴ و لوقا ۵:۱۲ - ۱۶)

۴۰یک نفر جذامی پیش
عیسی آمد، زانو زد و تقاضای
کمک کرد و گفت: «اگر

بخواهی می‌توانی مرا پاک
سازی.» [۴۱]دل عیسی بحال او
سوخت، دست خود را دراز
کرد، او را لمس نمود و فرمود:
«البتّه می‌خواهم، پاک شو.»
[۴۲]فوراً جذامش برطرف شد و
پاک گشت. [۴۳]بعد عیسی در
حالی که او را رخصت می‌داد با
تأکید بسیار [۴۴]به او گفت:
«هوش کن چیزی به کسی

نگویی، بلکه برو خود را به
کاهن نشان بده و بخاطر اینکه
پاک شده‌ای قربانی ای را که
موسی حکم کرده، تقدیم کن تا
برا شفای تو شهادتی باشد.»
۴۵اما آن مرد رفت و این خبر را
در همه جا منتشر کرد. بطوری
که عیسی دیگر نمی‌توانست
آشکارا وارد شهر شود. بلکه در
جاهای خلوت می‌ماند و مردم
از همه طرف پیش او می‌رفتند.

شفای یک شل

(همچنین در متی ۹:۱ - ۸ و لوقا ۵:۱۷ - ۲۶)

۲ ۱ بعد از چند روز عیسی
به کپرناحوم برگشت و به همه
خبر رسید که او در منزل است.
۲ عدهٔ زیادی در آنجا جمع
شدند، به طوری که حتی در
پیش دروازه خانه هم جائی نبود
و عیسی پیام خود را برای مردم
بیان می‌کرد. ۳ عده‌ای مرد شلی
را، که بوسیلهٔ چهار نفر آورده

می‌شد، نزد او آوردند. [۴]اما به
علت زیادی جمعیت نتوانستند
او را پیش عیسی بیاورند، پس
سقف اطاق را که عیسی در
آنجا بود برداشتند و وقتی آنجا
را باز کردند مرد شل را در
حالی که روی تشک خود
خوابیده بود پئین گذاشتند.
[۵]عیسی وقتی ایمان ایشان را
دید، به مرد شل گفت: «ای
فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.»

۶چند نفر از علمای دین که
آنجا نشسته بودند، پیش خود
فکر کردند: ۷«چرا این شخص
چنین می‌گوید؟ این کفر است،
چه کسی جز خدا می‌تواند
گناهان را بیامرزد؟» ۸عیسی
فوراً فهمید آن‌ها چه افکاری در
دل خود دارند. پس به آن‌ها
فرمود: «چرا چنین افکاری را
در دل خود راه می‌دهید؟ ۹آیا

به این شل گفتن «گناهانت
آمرزیده شد» آسانتر است یا
گفتن «برخیز تشک خود را
بردار و راه برو»؟ [۱۰]اما برای
اینکه بدانید، پسر انسان در
روی زمین حق آمرزیدن گناهان
را دارد» به آن شل فرمود:
[۱۱]«به تو می‌گویم برخیز،
تشک خود را بردار و بخانه
برو.» [۱۲]او برخاست و فوراً
تشک خود را برداشت و در

برابر چشم همه خارج شد. همه
بسیار تعجب کردند و خدا را
حمد کنان می‌گفتند: «ما تا
بحال چنین چیزی ندیده ایم.»

دعوت از لاوی

(همچنین در متی ۹:۹ - ۱۳ و لوقا ۵:۲۷ - ۳۲)

۱۳ بار دیگر عیسی به کنار
دریا رفت، مردم پیش او آمدند
و او به تعلیم آنها شروع کرد.
۱۴ همچنانکه می‌رفت لاوی پسر

حَلفی را دید، که در محل
وصول مالیه نشسته بود. عیسی
به او گفت: «بدنبال من بیا.»
لاوی برخاست و بدنبال او
رفت. ۱۵ وقتی عیسی در خانه
لاوی سر دسترخوان نشسته بود،
عدهٔ زیادی از جزیه‌گیران و
خطاکاران با او و شاگردانش
نشسته بودند، چون بسیاری از
آن‌ها پیرو او بودند. ۱۶ وقتی
عده‌ای از علمای دین فریسی او

را دیدند که با جزیه‌گیران و خطاکاران غذا می‌خورد، به شاگردانش گفتند: «چرا با جزیه‌گیران و خطاکاران غذا می‌خورد؟» [۱۷] عیسی این را شنید و به آن‌ها فرمود: «بیماران احتیاج به طبیب دارند، نه تندرستان. من آمده‌ام تا خطاکاران را دعوت نمایم نه پرهیزکاران را.»

دربارهٔ روزه

(همچنین در متی ۹:۱۴ - ۱۷ و لوقا ۵:۳۳ - ۳۹)

۱۸ یک موقع که شاگردان
یحیی و پیروان فرقه فریسی
روزه دار بودند، عده‌ای پیش
عیسی آمدند و پرسیدند: «چرا
شاگردان یحیی و فریسی ها
روزه می‌گیرند، اما شاگردان تو
روزه نمی‌گیرند؟» ۱۹ عیسی به
آن‌ها فرمود: «آیا می‌توان انتظار
داشت دوستان داماد تا زمانی
که داماد با آنهاست روزه

بگیرند؟ نه، تا زمانی که داماد
با آنهاست آن‌ها روزه
نمی‌گیرند. ۲۰اما زمانی خواهد
آمد که داماد از ایشان گرفته
می‌شود، در آن وقت روزه
خواهند گرفت. ۲۱هیچ کس
لباس کهنه را با پارچهٔ نو پیوند
نمی‌کند. اگر چنین کند آن پینه
از لباس جدا می‌گردد و پارگی
بدتری بجِ می‌گذارد.
۲۲همچنین هیچ کس شراب

تازه را در مشک‌های کهنه
نمی‌ریزد. اگر چنین کند شراب،
مشک را می‌ترکاند و مشک و
شراب هر دو از بین می‌روند.
شراب تازه را در مشک‌های نو
باید ریخت.»

دربارهٔ روز سَبَت

(همچنین در متی ۱۲:۱ - ۸ و لوقا ۶:۱ - ۵)

۲۳ در یک روز سَبَت عیسی
از میان مزارع گندم می‌گذشت
و شاگردانش در حالی که راه

می‌رفتند شروع به چیدن
خوشه‌های گندم کردند.
۲۴فریسی ها به او گفتند:
«ببین، چرا شاگردان تو کاری
می‌کنند که در روز سَبَت جایز
نیست؟» ۲۵عیسی فرمود:
«مگر نخوانده‌اید که داود وقتی
خود و یارانش احتیاج به
خوراک داشتند چه کرد؟ ۲۶در
زمان ابیاتار کاهن‌اعظم، به
خانهٔ خدا وارد شد و نان

تقدیس شده را، که جز کاهنان
کسی حق خوردن آن‌ها را
نداشت، خورد و به همراهان
خود نیز داد.» ۲۷و به آن‌ها
فرمود: «روز سَبَت برای انسان
بوجود آمد، نه انسان برای روز
سَبَت. ۲۸بنابراین پسر انسان
صاحب اختیار روز سَبَت هم
است.»

شفای مرد دست خشک

(همچنین در متی ۱۲:۹-۱۴ و لوقا ۶:۶-۱۱)

۳

[۱]عیسی بار دیگر به
کنیسه رفت. در آنجا مردی
حضور داشت، که دستش
خشک شده بود. [۲]پیروان فرقه
فریسی مراقب بودند ببینند، آیا
عیسی او را در روز سَبَت شفا
می‌دهد تا تهمتی برضد او پیدا
کنند. [۳]عیسی به آن مرد دست
خشک فرمود: «بیا در میان
بایست.» [۴]بعد به آن‌ها گفت:

«آیا در روز سَبَت خوبی کردن
رواست یا بدی کردن؟ نجات
دادن یا کشتن؟» آن‌ها خاموش
ماندند. ۵عیسی با خشم به آن‌ها
نگاه کرد، زیرا از سنگدلی آن‌ها
جگرخون بود و سپس به آن
مرد فرمود: «دستت را دراز
کن.» او دستش را دراز کرد و
مانند اول سالم شد. ۶فریسی ها
فوراً از آنجا خارج شدند تا با
طرفداران هیرودیس برای از

بین بردن عیسی نقشه بکشند.

جمعیتی در کنار دریا

۷ عیسی با شاگردان خود به
کنار دریا رفت. عدهٔ زیادی
بدنبال او می‌رفتند. این
۸ اشخاص از جلیل و یهودیه و
اورشلیم و ادومیه و از آن طرف
دریای اُردن و از قسمت‌های
صور و صیدون آمده بودند. این
جمعیت انبوه شرح کارهای او

را شنیده و بـ نزدش آمدند.
۹ پس او به شاگردان خود گفت
که کشتی‌ای برایش حاضر کنند
تـ از ازدحام مردم دور باشد.
۱۰ چون آنقدر بیماران را شفا
داده بود که همه بطرف او
هجوم می‌آوردند تا او را لمس
کنند. ۱۱ همینطور ارواح ناپاک
وقتی او را می‌دیدند، در پیش
او به خاک می‌افتادند و با
صدای بلند فریاد می‌کردند:

«تو پسر خدا هستی!» [۱۲] عیسی
با تأکید به آن‌ها امر می‌کرد که
این را به کسی نگویند.

انتخاب دوازده رسول

(همچنین در متی ۱۰:۱ - ۴ و لوقا ۶:۱۲ - ۱۶)

[۱۳] بعد از آن عیسی به بالای
کوهی رفت و اشخاصی را که
می‌خواست پیش خود خواست
و آن‌ها پیش او رفتند. [۱۴] او
دوازده نفر را تعیین کرد تا پیش

او باشند و تا آن‌ها را برای
اعلام پیام خود بفرستد [۱۵] و
قدرت بیرون کردن ارواح
نپاک را داشته باشند.
[۱۶] دوازده نفری که انتخاب کرد
عبارتند از: شمعون که عیسی به
او لقب پِترُس داد، [۱۷] یعقوب
پسر زَبدی و برادرش یوحنا که
به آن‌ها لقب «بوانیرگس» یعنی
«رعدآسا» داد. [۱۸] و اندریاس و

فیلیپُس و بَرتولما و متی و توما
و یعقوب پسر حَلفی و تَدی و
شمعون فدایی [۱۹] و یهودای
اسخریوطی که بعدها عیسی را
تسلیم کرد.

عیسی و شیطان

(همچنین در متی ۱۲:۲۲ - ۳۲ و لوقا ۱۱:۱۴ - ۲۳ و ۱۲:۱۰)

[۲۰] عیسی به منزل رفت.
بازهم جمعیت زیادی در آنجا
جمع شد، بطوری که او و

شاگردانش فرصت غذا خوردن
نداشتند. [۲۱]وقتی فامیل او این
را شنیدند، آمدند تا او را با
خود ببرند، چون بعضی
می‌گفتند که او دیوانه شده
است. [۲۲]علمای دین هم که از
اورشلیم آمده بودند، می‌گفتند:
«او تحت فرمان بَعلزِبول است
و ارواح ناپاک را به یاری
رئیس ارواح ناپاک بیرون
می‌کند.» [۲۳]پس عیسی از مردم

خواست که پیش بیایند و برای
آن‌ها مَثَل‌هایی آورد و گفت:
«شیطان چطور می‌تواند شیطان
را بیرون کند؟ ۲۴اگر در
مملکتی تفرقه باشد، آن
مملک نمی‌تواند دوام بیاورد
۲۵و اگر در خانواده‌ای تفرقه
بیافتد، آن خانواده نمی‌تواند
پایدار بماند. ۲۶اگر شیطان نیز
مقابل شیطان قیام کند و در او
تفرقه پیدا شود، دیگر نمی‌تواند

دوام بیاورد و سلطنتش به پایان
خواهد رسید. [۲۷] همچنین
هیچکس نمی‌تواند به خانهٔ مرد
زورآوری وارد شود و اموال او
را غارت کند، مگر اینکه اول
آن زورمند را ببندد و پس از آن
خنه‌اش را غارت نماید.
[۲۸] بدانید هر نوع گناه و کفری
که انسان مرتکب شده باشد،
قابل آمرزش است. [۲۹] اما هرکه
به روح‌القدس کفر بگوید تا ابد

آمرزیده نخواهد شد ـ نه در این
دنیـ و نه در دنیای آینده.»
۳۰عیسی این مَثَل را آورد چون
عده‌ای می‌گفتند: «او روح
ناپاک دارد.»

مادر و برادران عیسی

(همچنین در متی ۱۲:۴۶ - ۵۰ و لوقا ۸:۱۹ - ۲۱)

۳۱مادر و برادران عیسی
آمدند و بیرون ایستاده پیغام
فرستادند که عیسی پیش آن‌ها

برود. [۳۲]جمعیت زیادی دور او
نشسته بودند و به او خبر دادند
که: «مادر و برادران تو بیرون
ایستاده‌اند و تو را می‌خواهند.»
[۳۳]عیسی جواب داد: «مادر من
کیست؟ برادران من کی
هستند؟» [۳۴]و به کسانی که دور
او نشسته بودند نگاه کرده
گفت: «اینها مادر و برادران
من هستند. [۳۵]چون هرکس

ارادهٔ خدا را انجام دهد برادر و خواهر و مادر من است.»

مَثَل دهقان

(همچنین در متی ۱۳:۱ - ۹ و لوقا ۸:۴ - ۸)

۴ [۱] عیسی بازهم در کنار دریای جلیل به تعلیم مردم شروع کرد. جمعیت زیادی دور او جمع شدند، بطوری که مجبور شد به کشتی ای که در روی آب بود، سوار شود و در آن بنشیند. مردم در لب دریا

ایستاده بودند ۲و او با مَثَل
تعالیم زیادی به آن‌ها داد. در
ضمن تعلیم به آن‌ها گفت:
۳«گوش کنید: روزی دهقانی
برا کاشتن تخم بیرون رفت.
۴وقتی مشغول پاشیدن تخم
بود، مقداری از دانه‌ها در راه
افتاد و پرندگان آمده آن‌ها را
خوردند. ۵بعضی از دانه‌ها روی
سنگلاخ، جائی که خاک کم

بود افتاد و چون زمین عمقی
نداشت، زود سبز شد. ۶اما وقتی
آفتاب بر آن‌ها درخشید، همه
سوختند و چون ریشه‌ای
نداشتند خشک شدند.
۷مقداری از دانه‌ها در میان
خارها افتاد و خارها رشد کرده
آن‌ها را خفه کردند و جوانه‌ها
حاصلی نیاوردند. ۸و بعضی از
دانه‌ها در داخل خاک خوب
افتادند و سبز شده، رشد کردند

و ثمر آوردند و حاصل آن‌ها سی
برابر، شصت برابر و صد برابر
بود.» [۹] و بعد عیسی فرمود:
«هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

مقصود مَثَلها

(همچنین در متی ۱۳:۱۰-۱۷ و لوقا ۸:۹-۱۰)

[۱۰] وقتی عیسی تنها بود،
همراهانش با آن دوازده نفر
دربارهٔ مفهوم این مَثَل‌ها از او
سؤال کردند. [۱۱] او جواب داد:

«قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است، اما برای دیگران همه چیز بصورت مَثَل بیان می‌شود [۱۲] تا

«دائماً نگاه کنند و چیزی نبینند، پیوسته بشنوند و چیزی نفهمند، مبادا بسوی خدا برگردند و آمرزیده شوند.»»

تفسیر مَثَل دهقان

(همچنین در متی ۱۳:۱۸ - ۲۳ و لوقا ۸:۱۱ - ۱۵)

۱۳ سپس عیسی به آن‌ها
گفت: «شما این مَثَل را
نمی‌فهمید؟ پس چگونه دیگر
مَثَل‌ها را خواهید فهمید؟
۱۴ دهقان کلام خدا را پخش
می‌کند، ۱۵ دانه‌هائی که در کنار
راه می‌افتند کسانی هستند که به
محض اینکه کلام خدا را
می‌شنوند، شیطان می‌آید و
کلامی را که در دلهای شان
کشته شده است، می‌رباید.

۱۶ دانه‌هائی که در زمین
سنگلاخ می‌افتد، مانند کسانی
هستند که به محض شنیدن
کلام خدا با خوشحالی آن را
قبول می‌کنند. ۱۷ اما کلام در
آن‌ها ریشه نمی‌گیرد و دوامی
ندارد و وقتی بخاطر کلام،
زحمت و یا گرفتاری برای آن‌ها
پیش می‌آید، فوراً دلسرد
می‌شوند. ۱۸ دانه‌هایی که در
میان خارها می‌افتند، مانند

کسانی هستند که کلام را
می‌شنوند، [۱۹] اما تشویش زندگی
و عشق به مال دنیا و هوی و
هوس و چیزهای دیگر داخل
می‌شوند و کلام را خفه می‌کنند
و آن را بی‌ثمر می‌سازند [۲۰] و
دانه‌هایی که در خاک خوب
می‌افتند به کسانی می‌مانند که
کلام را می‌شنوند و از آن
استقبال می‌کنند و سی برابر و
شصت برابر و صد برابر ثمر

می‌آورند.»

چراغ

(همچنین در لوقا ۸:۱۶ - ۱۸)

۲۱ عیسی به آن‌ها فرمود: «آیا
کسی چراغ را می‌آورد تا آن را
زیر تشت یا تخت بگذارد؟
البته نه، آن را می‌آورد تا روی
چراغ‌پایه‌ای بگذارد. ۲۲ هیچ
چیز پنهانی نیست که آشکار
نگردد و هیچ چیز پوشیده‌ای

نیست که پرده از رویش برداشته
نشود. ۲۳اگر گوش شنوا دارید
بشنوید.» ۲۴باز به آن‌ها فرمود:
«در آنچه که می‌شنوید دقت
کنید. با هر پیمانه‌ای که بدهید
با همان پیمانه هم می‌گیرید و
حتی زیادتر از آن به شما داده
می‌شود. ۲۵هر که دارد به او
بیشتر داده خواهد شد و آن که
ندارد آنچه را هم دارد از دست
خواهد داد.»

مَثَل روییدن دانه

۲۶ عیسی فرمود: «پادشاهی
خدا مانند مردی است، که در
مزرع خود تخم می‌پاشد.
۲۷ دانه سبز می‌شود و رشد
می‌کند اما چطور؟ او نمی‌داند.
شب و روز، چه او در خواب
باشد و چه بیدار، ۲۸ زمین به
خودی خود موجب می‌شود که
گیاه بروید و ثمر بیآورد، اول

جوانه، بعد خوشه و بعد دانهٔ
رسیده در داخل خوشه. [۲۹]اما
وقتی که محصول می‌رسد، او با
داس خود به‌کار مشغول
می‌شود، چون موسم درو رسیده
است.»

مَثَل دانه اوری

(همچنین در متی ۱۳:۳۱-۳۲ و لوقا ۱۳:۱۸-۱۹)

[۳۰]عیسی فرمود: «پادشاهی
خدا را به چه چیز تشبیه کنم و

یا با چه مَثَلی آن را شرح بدهم؟
۳۱ مانند دانهٔ اَوری‌ای است که
در زمین کاشته می‌شود. اَوری
کوچکترین دانه‌های روی زمین
است، ۳۲ اما وقتی که کاشته
شود، رشد می‌کند و از هر بوتهٔ
دیگری بلندتر می‌گردد و
شاخه‌های آن آنقدر بزرگ
می‌شود که پرندگان می‌توانند در
سایهٔ آن لانه بسازند.»

۳۳عیسی با مَثَل‌های زیادی
از این قبیل، پیام خود را تا
آنجا که آن‌ها قادر به فهم آن
بودند، برا مردم بیان می‌کرد
۳۴و برای آن‌ها بدون مَثَل چیزی
نمی‌گفت، اما وقتی تنها بودند،
همه چیز را برای شاگردان خود
شرح می‌داد.

آرامش طوفان

(همچنین در متی ۸:۲۳ - ۲۷ و لوقا ۸:۲۲ - ۲۵)

۳۵عصر همان روز عیسی به
شاگردان فرمود: «به آن طرف
بحیره برویم.» ۳۶پس آن‌ها
جمعیت را ترک کردند و او را
با همان کشتی‌ای که در آن
نشسته بود، بردند و کشتی‌های
دیگری ه همراه آن‌ها بود.
۳۷طوفان شدیدی برخاست و
امواج به کشتی می‌زد بطوری که
نزدیک بود کشتی از آب پُر

شود. [۳۸]در این موقع عیسی در
عقب کشتی سر خود را روی
بالشی گذارده و خوابیده بود، او
را بیدار کردند و به او گفتند:
«ای استاد، مگر در فکر ما
نیستی؟ نزدیک است غرق
شویم!» [۳۹]او برخاست و با
تندی به باد فرمان داد و به
بحیره گفت: «خاموش و آرام
شو.» باد ایستاد و آرامش کامل
برقرار شد. [۴۰]بعد عیسی به

ایشان فرمود: «چرا اینقدر
ترسیده‌اید؟ آیا هنوز ایمان
ندارید؟» [۴۱]آن‌ها با ترس و لرز
به یکدیگر می‌گفتند: «این
کیست که حتی باد و بحیره هم
از او اطاعت می‌کنند؟»

شفای دیوانه قبرستان

(همچنین در متی ۸:۲۸ - ۳۴ و لوقا ۸:۲۶ - ۳۹)

۵ [۱]به این ترتیب آن‌ها به
طرف دیگر بحیره، به سرزمین

جَدَریان رفتند. [۲]همین که
عیسی قدم به خشکی گذاشت
مردی که گرفتار روح ناپاک
بود، از مقبره‌ها بیرون آمده
پیش او رفت. [۳]او در میان
مقبره‌ها زندگی می‌کرد و هیچ
کس نمی‌توانست او را حتی با
زنجیر در بند نگه دارد. [۴]بارها
او را با کنده و زنجیر بسته
بودند، اما زنجیرها را پاره کرده
و کنده‌ها را شکسته بود و هیچ

کس نمی‌توانست او را رام کند.
۵او شب و روز در اطراف
مقبره‌ها و روی تپه‌ها آواره بود
و دائماً فریاد می‌کشید و خود
را با سنگ مجروح می‌ساخت.
۶وقتی عیسی را از دور دید،
دوید و در برابر او سجده کرد
۷و با صدای بلند فریاد زد: «ای
عیسی، پسر خدای متعال، با من
چکار داری؟ تو را به خدا قسم

می‌دهم مرا عذاب نده.» [۸]زیرا
عیسی به او گفته بود: «ای
روح ناپاک از این مرد بیرون
بیا.» [۹]عیسی از او پرسید:
«اسم تو چیست؟» او گفت:
«اسم من لِژیون (لشکر) است،
چون م عدهٔ زیادی هستیم.»
[۱۰]و بسیار التماس کرد، که
عیسی آن‌ها را از آن سرزمین
بیرون نکند. [۱۱]در این موقع

یک گلهٔ بزرگ خوک در آنجا
بود که روی تپه‌ها می‌چریدند.
۱۲ارواح به او التماس کرده
گفتند: «ما را به میان خوک‌ها
بفرست تا به داخل آن‌ها
شویم.» ۱۳عیسی به آن‌ها اجازه
داد و ارواح ناپاک بیرون آمدند
و در خوک‌ها داخل شدند و
گله‌ای که تقریباً دو هزار خوک
بود، با سرعت از سراشیبی تپه
به طرف بحیره دویدند و در آب

غرق شدند.

۱۴ خوک‌بانان فرار کردند و
این خبر را در شهر و اطراف
شهر پخش کردند. مردم از شهر
بیرون آمدند تا آنچه را که واقع
شده بود، ببینند. ۱۵ وقتی آن‌ها
پیش عیسی آمدند و آن دیوانه
را که گرفتار فوجی از ارواح
ناپاک بود دیدند، که لباس
پوشیده و با عقل سالم در آنجا

نشست است، بسیار ترسیدند.
۱۶ کسانی که شاهد ماجرا بودند،
آنچه را که برای مرد دیوانه و
خوک‌ها واقع شده بود برای
مردم گفتند. ۱۷ پس مردم از
عیسی خواهش کردند از
سرزمین آن‌ها بیرون برود.

۱۸ وقتی عیسی می‌خواست
سوار کشتی شود، مردی که قبلاً
دیوانه بود، از عیسی خواهش

کرد که به وی اجازه دهد همراه او برود. [۱۹] اما عیسی به او اجازه نداد بلکه فرمود: «به منزل خود پیش خانواده‌ات برو و آن‌ها را از آنچه خداوند از راه لطف خود برای تو کرده است آگاه کن.» [۲۰] آن مرد رفت و آنچه را عیسی برایش انجام داده بود، در سرزمین دکاپولس منتشر کرد و همهٔ مردم تعجب می‌کردند.

دختر یایروس و زن بیمار

(همچنین در متی ۹:۱۸ - ۲۶ و لوقا ۸:۴۰ - ۵۶)

۲۱ وقتی عیسی دوباره به
طرف دیگر دریا رفت، جمعیت
فراوانی در کنار دریا دور او
جمع شدند. ۲۲ یایروس
سرپرست کنیسهٔ آن محل آمد و
وقتی او را دید، در مقابل او
سجده کرد ۲۳ و با التماس زیاد
به او گفت: «دخترم در حال
مرگ است. خواهش می‌کنم بیا

و دست خود را روی او بگذار
تـ خوب شود و زنده بماند.»
۲۴عیسی با او رفت، جمعیت
فراوانی نیز بدنبال او رفتند.
مردم از همه طرف به او هجوم
می‌آوردند.

۲۵در میان آن‌ها زنی بود، که
مدت دوازده سال تمام مبتلا به
خونریزی بود. ۲۶او متحمل
رنج‌های زیادی از دست طبیبان

بسیاری شده و با وجودی که تمام دارایی خود را در این راه صرف کرده بود، نه تنها هیچ نتیجه‌ای نگرفته بود، بلکه هر روز بدتر می‌شد. [۲۷]او دربارهٔ عیسی چیزهایی شنیده بود و به همین دلیل از میان جمعیت گذشت و پشت سر عیسی ایستاد. [۲۸]او با خود گفت: «حتی اگر دست خود را به لباس‌های او بزنم، خوب

خواهم شد.» [۲۹]پس لباس او را
لمس کرد و خونریزی او فوراً
قطع شد و در وجود خود
احساس کرد، که دردش درمان
یافته است. [۳۰]در همان وقت
عیسی پی برد که قوه‌ای از او
صادر شده است. به جمعیت
دید و پرسید: «چه کسی لباس
مرا لمس کرد؟» [۳۱]شاگردانش
به او گفتند: «می‌بینی که
جمعیت زیادی به تو فشار

می‌آورند، پس چرا می‌پرسی چه
کسی لباس مرا لمس کرد؟»
۳۲عیسی به چهار طرف می‌دید
تا ببیند چه کسی این کار را
کرده است. ۳۳اما آن زن که
درک کرده بود شفا یافته است،
با ترس و لرز در برابر عیسی به
خاک افتاد و تمام حقیقت را
بیان کرد. ۳۴عیسی به او فرمود:
«دخترم، ایمانت تو را شفا داده
است، بسلامت برو و برای

همیشه از این بلا خلاص شو.»

۳۵ هنوز صحبت عیسی تمام
نشده بود، که قاصدانی از خانهٔ
سرپرست کنیسه آمدند و گفتند:
«دخترت مرده است. دیگر چرا
استد را زحمت می‌دهی؟»
۳۶ اما عیسی به سخنان آن‌ها
توجهی نکرد و به سرپرست
کنیسه فرمود: «نترس، فقط
ایمان داشته باش.» ۳۷ او به

کسی جز پِترُس و یعقوب و
برادرش یوحنا اجازه نداد که
بدنبال او برود. ۳۸وقتی آنها به
خانهٔ سرپرست کنیسه رسیدند،
جمعیت آشفته‌ای را دیدند که
با صدای بلند گریه و ناله
می‌کردند. ۳۹عیسی وارد منزل
شد و به آن‌ها فرمود: «این
غوغا و شیون برای چیست؟
برای چه گریه می‌کنید؟ دختر
نمرده است بلکه در خواب

است.» [۴۰]اما آن‌ها به او
خندیدند. عیسی همه را از خانه
بیرون کرد و پدر و مادر دختر و
همراهان خود را به جایی که
دختر بود، برد. [۴۱]و دست دختر
را گرفت و فرمود: «طلیتا
قومی» یعنی «ای دختر، به تو
می‌گویم برخیز.» [۴۲]فوراً آن
دختر برخاست و مشغول راه
رفتن شد. (او دوازده ساله
بود.) آن‌ها از این کار زیاد

حیران شدند، [۴۳]اما عیسی با
تأکید به آن‌ها امر کرد که این
موضوع را به کسی نگویند و از
آن‌ها خواست که به دختر
خوراک بدهند.

عیسی و مردم ناصره

(همچنین در متی ۱۳:۵۳ - ۵۸ و لوقا ۴:۱۶ - ۳۰)

۶ [۱]عیسی آنجا را ترک
کرد و به شهر خود آمد،
شاگردانش نیز بدنبال او آمدند.

۲ در روز سَبَت عیسی در کنیسه
شروع به تعلیم دادن کرد.
جمعیت زیادی که صحبت‌های
او را شنیدند با تعجب
می‌گفتند: «این چیزها را از
کجا یاد گرفته است؟ این چه
حکمتی است که به او داده
شده، که می‌تواند چنین
معجزاتی را انجام دهد؟ ۳ این
مگر آن نجار، پسر مریم و برادر
یعقوب و یوسف و یهودا و

شمعون نیست؟ مگر خواهران
او در بین ما نیستند؟» به این
سبب آن‌ها از او روی گردان
شدند. ۴عیسی به آن‌ها فرمود:
«یک نبی در همه جا مورد
احترام است، جز در وطن خود
و در مین خانوادهٔ خویش.»
۵او نتوانست در آنجا هیچ
معجزه‌ای انجام دهد. فقط
دست خود را روی چند بیمار
گذاشت و آن‌ها را شفا داد ۶و

از بی‌ایمانی آن‌ها در حیرت بود.

وظیفه دوازده حواری

(همچنین در متی ۱۰:۵-۱۵ و لوقا ۹:۱-۶)

عیسی برای تعلیم مردم به تمام دهکده‌های آن اطراف رفت. [۷] بعد دوازده شاگرد خود را فراخواند و آن‌ها را دودو نفر فرستاد و به آن‌ها قدرت داد تا بر اروا ناپاک پیروز شوند.

[۸]همچنین به آن‌ها امر کرده
گفت: «برای سفر به جز یک
عصا چیزی برندارید ـ نه نان و
نه خورجین و نه پول در
کمربندهای خود ـ [۹]فقط چپلی
به پا کنید و بیش از یک
پیراهن نپوشید.» [۱۰]عیسی
همچنین به آن‌ها گفت: «هرگاه
شما را در خانه‌ای قبول کنند تا
وقتی که در آن شهر هستید در

آنجا بمانید [۱۱] و هرجا که شما
را قبول نکنند و یا به شما گوش
ندهند، از آنجا بروید و گرد
پاهای خود را هم برای عبرت
آن‌ها بتکانید.»

[۱۲] پس آن‌ها براه افتادند و
در همه جا اعلام می‌کردند که
مردم باید توبه کنند. [۱۳] آن‌ها
ارواح ناپاک زیادی را بیرون
کردند و بیماران بسیاری را با

روغن مسح کرده شفا دادند.

مرگ یحیای تعمیددهنده

(همچنین در متی ۱۴:۱ - ۱۲ و لوقا ۹:۷ - ۹)

۱۴ هیرودیس پادشاه از این
جریان باخبر شد، چون شهرت
عیسی در همه جا پیچیده بود.
بعضی می‌گفتند: «یحیای
تعمیددهنده زنده شده است و
به همین جهت معجزات بزرگی
از او دیده می‌شود.» ۱۵ دیگران

می‌گفتند: «او الیاس است.» عده‌ای هم می‌گفتند: «او پیامبری مانند سایر پیغمبران است.» [۱۶] اما وقتی هیرودیس این را شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم، او زنده شده است.» [۱۷] هیرودیس به درخواست زن خود هیرودیا امر کرد یحیای تعمیددهنده را دستگیر کنند و او را در بند

نهاده به زندان بیندازند. هیرودیا
قبلاً زن فیلیپُس برادر
هیرودیس بود. ۱۸ یحیی به
هیرودیس گفته بود: «تو نباید
با زن برادر خود ازدواج کنی.»
۱۹ هیرودیا این کینه را در دل
داشت و می‌خواست او را به
قتل برساند اما نمی‌توانست.
۲۰ هیرودیس از یحیی
می‌ترسید؛ زیرا می‌دانست او
مرد راستکار و مقدسی است و

به این سبب او را بسیار احترام می‌کرد و دوست داشت به سخنان او گوش دهد. هرچند هروقت سخنان او را می‌شنید ناراحت می‌شد.[۲۱] بالاخره هیرودیا فرصت مناسبی به‌دست آورد. هیرودیس در روز تولد خود دعوتی ترتیب داد و وقتی تمام بزرگان و امرا و اشراف جلیل حضور داشتند،[۲۲] دختر هیرودیا وارد مجلس شد و

رقصید. هیرودیس و مهمانانش
از رقص او بسیار لذت بردند به
طوری که پادشاه به دختر گفت:
«هرچه بخواهی به تو خواهم
داد.» [۲۳]و برایش سوگند یاد
کرده گفت: «هرچه از من
بخواهی حتی نصف مملکتم را
به تو خواهم داد.» [۲۴]دختر
بیرون رفت و به مادر خود
گفت: «چه بخواهم؟» مادرش
جواب داد: «سر یحیای

تعمیددهنده را.» [۲۵] دختر فوراً
پیش پادشاه برگشت و گفت:
«از تو می‌خواهم که در همین
ساعت سر یحیای تعمیددهنده
را در داخل یک پطنوس به من
بدهی.» [۲۶] پادشاه بسیار متأسف
شد، اما بخاطر سوگند خود و به
احترام مهمانانش صلاح
ندانست که خواهش او را رد
کند. [۲۷] پس فوراً جلاد را
فرستاد و امر کرد که سر یحیی

را بیاورد. جلاد رفت و در
زندان سر او را برید [۲۸] و آن را
در داخل یک پطنوس آورد و به
دختر داد و دختر آن را به مادر
خود داد. [۲۹] وقتی این خبر به
شاگردان یحیی رسید آن‌ها
آمدند و جنازهٔ او را برداشتند و
در مقبره‌ای دفن کردند.

غذا دادن به پنج هزار نفر

(همچنین در متی ۱۴:۱۳ - ۲۱ و لوقا ۹:۱۰ - ۱۷ و یوحنا ۶:۱ - ۱۴)

۳۰رسولان پیش عیسی
برگشتند و گزارش همه کارها و
تعلیمات خود را به عرض او
رسانیدند. ۳۱و چون آمد و رفت
مردم آنقدر زیاد بود که آن‌ها
حتی فرصت غذا خوردن هم
نداشتند، عیسی به ایشان فرمود:
«خود تان تنها بیایید که بجای
خلوتی برویم تا کمی استراحت
کنید.» ۳۲پس آن‌ها به تنهایی
با کشتی بطرف جای خلوتی

رفتند، [۳۳]اما عدهٔ زیادی آن‌ها
را دیدند که آنجا را ترک
می‌کردند. مردم آن‌ها را
شناختند و از تمام شهرها از راه
خشکی به طرف آن محل
دویدند و پیش از آن‌ها به آنجا
رسیدند. [۳۴]وقتی عیسی به
خشکی رسید، جمعیت زیادی
را دید و دلش برای آن‌ها
سوخت چون مثل گوسفندان
بی‌چوپان بودند. پس به تعلیم

آنها شروع کرد و مطالب زیادی
بیان کرد. ۳۵چون نزدیک
غروب بود شاگردانش نزد او
آمده گفتند: «اینجا بیابان است
و روز ه به پایان رسیده است.
۳۶مردم را رخصت بده تا به
مزرعه‌ها و دهکده‌های اطراف
بروند و برای خود شان خوراک
بخرند.» ۳۷اما او جواب داد:
«خود تان به آن‌ها خوراک
بدهید.» آن‌ها گفتند: «آیا

می‌خواهی برویم و تقریباً دوصد
دینار نان بخریم تا غذایی به
آن‌ها بدهیم؟» ۳۸عیسی از آن‌ها
پرسید: «چند نان دارید؟ بروید
ببینید.» شاگردان تحقیق کردند
و گفتند: «پنج نان و دو
ماهی.» ۳۹عیسی امر کرد که
شاگردانش مردم را دسته‌دسته
روی علف‌ها بنشانند. ۴۰مردم
در دسته‌های صد نفری و پنجاه
نفری روی زمین نشستند.

۴۱ بعد عیسی پنج نان و دو
ماهی را گرفت، چشم به آسمان
دوخت و خدا را شکر نموده
نانها را پاره کرد و به شاگردان
داد تا بین مردم تقسیم کنند. او
همچنین آن دو ماهی را میان
آن‌ها تقسیم کرد. ۴۲ همه
خوردند و سیر شدند ۴۳ و
شاگردان دوازده سبد پُر از
باقی‌ماندهٔ نان و ماهی جمع

کردند. ۴۴ در میان کسانی که از
نانها خوردند پنج هزار مرد
بودند.

راه رفتن به روی آب

(همچنین در متی ۱۴:۲۲ - ۳۳ و یوحنا ۶:۱۵ - ۲۱)

۴۵ بعد از این کار، عیسی
فوراً شاگردان خود را سوار
کشتی کرد تا پیش از او به
بیتسَیدا در آن طرف بحیره
بروند تا خودش مردم را

رخصت بدهد. ۴۶پس از آنکه
عیسی با مردم خداحافظی کرد،
برا دعا به بالای کوهی رفت.
۴۷وقتی شب شد، کشتی به
وسط بحیره رسید و عیسی در
ساحل تنها بود. ۴۸بین ساعت
سه و شش صبح بود که دید
شاگردانش گرفتار باد مخالف
شده و با زحمت زیاد پارو
می‌زنند. پس قدم زنان در روی
آب بطرف آن‌ها رفت و

می‌خواست از کنار آن‌ها تیر
شود. ۴۹وقتی شاگردان او را
دیدند که روی آب راه می‌رود
خیال کردند که یک سایه است
و فریاد می‌زدند، ۵۰چون همه او
را دیده و ترسیده بودند. اما
عیسی فوراً صحبت کرده فرمود:
«جرأت داشته باشید، من
هستم، نترسید.» ۵۱بعد سوار
کشتی شد و باد ایستاد و آن‌ها

بی‌اندازه تعجب کردند. ۵۲ذهن
آن‌ها کند شده بود و از موضوع
نانها هم چیزی نفهمیده بودند.

شفای بیماران در جنیسارت

(همچنین در متی ۱۴:۳۴-۳۶)

۵۳آن‌ها از بحیره گذشتند و
به سرزمین جنیسارت رسیده و
در آنجا توقف کردند. ۵۴وقتی
از کشتی بیرون آمدند، مردم
فوراً عیسی را شناختند ۵۵و با

عجله به تمام آن حدود رفتند و
مریضان را بر روی بسترهای
شان به جایی که می‌شنیدند
عیسی بود بردند. ۵۶به هر شهر
و ده و مزرعه‌ای که عیسی
می‌رفت، مردم بیماران خود را
به آنجا می‌بردند و در سر راه او
می گذاشتند و از او التماس
می کردند که به بیماران اجازه
دهد، دامن لباس او را لمس
کنند و هرکس که لمس می کرد

شفا می‌یافت.

تعالیم نیاکان

(همچنین در متی ۱۵:۱ - ۹)

۷ [۱] پیروان فرقهٔ فریسی و
بعضی از علمای دین که از
اورشلیم آمده بودند، دور عیسی
جمع شدند. [۲] آن‌ها دیدند که
بعضی از شاگردان او با
دست‌های ناشسته و به
اصطلاح «ناپاک» غذا

می‌خورند. [۳]یهودیان و
مخصوصاً فریسی ها تا مطابق
سنت‌های گذشته، دست‌های
خود را بطرز مخصوصی
نمشستند، غذا نمی‌خوردند.
[۴]و وقتی از بازار می‌آمدند تا
خود را نمی‌شستند، چیزی
نمی‌خوردند و بسیاری از رسوم
دیگر مانند شستن پیاله‌ها و
دیگ ها و کاسه‌های مسی را
رعایت می کردند. [۵]پس فریسی

ها و علمای دین از او پرسیدند:
«چرا شاگردان تو سنت‌های
گذشته را رعایت نمی‌کنند،
بلکه با دست‌های ناپاک غذا
می‌خورند؟» [۶]عیسی به ایشان
فرمود: «اشعیا دربارهٔ شما
منافقان چقدر درست پیشگویی
نمود وقتی گفت:

«این مردم مرا با زبان
عبادت می‌کنند، اما

دل‌های شان از من
دور است. [۷]عبادت
آن‌ها بی، فایده است،
چون راه و رسوم
انسانی را بجای
فرایض خدا تعلیم
می‌دهند.»

[۸]شما احکام خدا را گذاشته
و به سنت‌های بشری
چسپیده‌اید.»

۹ عیسی همچنین به ایشان
فرمود: «شما احکام خدا را با
چالاکی یکطرف می‌گذارید تا
رسوم خود را بجا آورید.
۱۰ مثلاً موسی فرمود: پدر و
مادر خود را احترام کن و هر
که به پدر و یا مادر خود نا سزا
بگوید سزاوار مرگ است. ۱۱ اما
شما می‌گویید: اگر کسی به پدر
و یا مادر خود بگوید، که هرچه
باید برای کمک به شما بدهم

وقف کار خدا کرده‌ام، [۱۲] دیگر
اجازه نمی‌دهید که برای پدر و
یا مادر خود کاری کند. [۱۳] به
این ترتیب با انجام رسوم و
سنت‌هایی که به شما رسیده
است، کلام خدا را بی‌اثر
می‌نمایید. شما از این قبیل
کارها زیاد می‌کنید.»

نجاسات

(همچنین در متی ۱۵:۱۰-۲۰)

[۱۴] عیسی بار دیگر مردم را
پیش خود خواست و به آن‌ها
فرمود: «همه به من گوش بدهید
و این را بفهمید: [۱۵] چیزی
نیست که از خارج داخل وجود
انسان شود و او را نجس سازد.
آنچه آدمی را نجس می‌سازد
چیزهایی است که از وجود او
صادر می‌شود. [[۱۶] هرکس
گوش شنوا دارد بشنود]»

۱۷ وقتی عیسی از پیش مردم به
خانه رفت شاگردان دربارهٔ این
مَثَل از او سؤال کردند. ۱۸ به
ایشان فرمود: «آیا شما هم مثل
دیگران نادان هستید؟ آیا
نمی‌دانید هر چیزی که از خارج
داخل وجود انسان شود
نمی‌تواند او را نجس سازد؟
۱۹ چون به قلب او داخل
نمی‌شود، بلکه داخل معده‌اش
می‌شود و از آنجا به مبرز

می‌ریزد.» به این ترتیب عیسی
تمام غذاها را پاک اعلام کرد.
۲۰عیسی به سخن خود ادامه
داده گفت: «آنچه که آدمی را
نجس می‌سازد چیزی است که
از وجود او صدر می‌شود.
۲۱زیرا اینهاست آنچه از درون و
دل انسان بیرون می‌آید: افکار
پلید، فساد جنسی، دزدی،
آدمکشی، ۲۲زنا، طمع، خباثت،
فریب، هرزگی، حسادت،

تهمت، تکبر و حماقت. [۲۳]این
بدی‌ها همه از درون سرچشمه
می‌گیرد و انسان را نجس
می‌سازد.»

ایمان یک زن غیریهودی

(همچنین در متی ۱۵:۲۱-۲۸)

[۲۴]بعد از آن عیسی از آنجا
براه افتاد و به سرزمین صور
رفته به خانه‌ای وارد شد و
نمی‌خواست کسی بفهمد که او

در آنجا است، اما نتوانست
پنهان بماند. ۲۵فوراً زنی که
دخترش گرفتار روح ناپاک بود
از بودن او در آنجا اطلاع یافت
و آمده پیش پای عیسی سجده
کرد. ۲۶او که زنی یونانی و از
اهالی فینیقیه سوریه بود، از
عیسی خواهش کرد که روح
ناپاک را از دخترش بیرون کند.
۲۷عیسی به او فرمود: «بگذار
اول فرزندان سیر شوند، درست

نیست نان فرزندان را گرفته و
پیش سگ‌ها بیندازیم.» [۲۸]زن
جواب داد: «ای آقا درست
است، اما سگ‌های خانه نیز از
پس مانده‌های خوراک فرزندان
می‌خورند.» [۲۹]عیسی به او
فرمود: «برو، بخاطر این جواب
روح ناپاک از دخترت بیرون
رفته است.» [۳۰]وقتی زن به خانه
برگشت، دید که دخترش روی
تخت خوابیده و روح ناپاک او

را رها کرده است.

شفای مرد کر و گنگ

۳۱عیسی از سرزمین صور
برگشت و از راه صیدون و
دیکپولس به بحیرهٔ جلیل آمد.
۳۲در آنجا مردی را پیش او
آوردند که کر بود و زبانش
لکنت داشت. از او درخواست
کردند که دست خود را روی
آن مرد بگذارد. ۳۳عیسی آن مرد

را دور از جمعیت، به کناری
برد و انگشت‌های خود را در
گوش‌های او گذاشت و آب
دهان انداخته زبانش را لمس
نمود، [۳۴]بعد به آسمان نگاه
کرده آهی کشید و گفت:
«اِفَتَح» یعنی «باز شو.» [۳۵]فوراً
گوش‌های آن مرد باز شد و
لکنت زبانش از بین رفت و
خوب حرف می‌زد. [۳۶]عیسی به
آنها امر کرد که به کسی چیزی

نگویند، اما هرچه او بیشتر
ایشان را از این کار باز
می‌داشت آن‌ها بیشتر آن را
پخش می‌کردند. [۳۷] مردم که
بی‌اندازه حیران شده بودند،
می‌گفتند: «او همه کارها را
بخوبی انجام داده است ـ کرها
را شنوا و گنگ‌ها را گویا
می‌کند.»

غذا دادن به چهار هزار نفر

(همچنین در متی ۱۵:۳۲-۳۹)

۸ [۱]در آن روزها بار دیگر
جمعیت زیادی دور عیسی جمع
شد و چون غذایی نداشتند
عیسی شاگردان را خواست و به
ایشان فرمود: [۲]«دل من بحال
این جمعیت می‌سوزد. سه روز
است که آن‌ها با من هستند و
چیزی برا خوردن ندارند.
[۳]اگر آن‌ها را گرسنه به منزل
بفرستیم در بین راه از حال
خواهند رفت، چون بعضی از

آها از راه دور آمده‌اند.»

۴شاگردان در جواب گفتند:
«چگونه می‌توان در این بیابان
برا آن‌ها غذا تهیه کرد؟»

۵عیسی پرسید: «چند نان
دارید؟» آن‌ها جواب دادند:

«هفت نان.» ۶پس به مردم امر
کرد روی زمین بنشینند. آنگاه
هفت نان را گرفت و بعد از
شکرگزاری به درگاه خدا نانها
را پاره کرد و به شاگردان داد تا

بین مردم تقسیم کنند، شاگردان
ننها را بین مردم تقسیم کردند.
۷همچنین چند ماهی کوچک
داشتند. عیسی خدا را برای
آن‌ها شکر کرد و امر کرد آن‌ها
را بیـ مردم تقسیم نمایند.
۸همه خوردند و سیر شدند و
هفت سبد پُر از نانهای
باقیمانده جمع کردند. ۹آن‌ها در
حدود چهار هزار نفر بودند.
عیسـ ایشان را رخصت کرد.

۱۰ پس از آن فوراً با شاگردان
خود در کشتی نشست و به
منطقهٔ دلمانوته رفت.

درخواست فریسی ها برای معجزه

(همچنین در متی ۱۶:۱ - ۴)

۱۱ پیروان فرقهٔ فریسی پیش
عیسی آمده و با او به بحث
پرداختند و از روی امتحان از
او معجزای آسمانی خواستند.
۱۲ عیسی از دل آهی کشید و

فرمود: «چرا مردمان این زمانه
به دنبال معجزه هستند؟ بیقین
بدانید هیچ معجزه‌ای به آنها
داده نخواهد شد.» [۱۳] پس از آن
عیسی آنها را ترک کرد و دوباره
در کشتی نشست و به طرف
دیگر بحیره رفت.

خمیرمایهٔ فریسی ها و خمیرمایهٔ هیرودیس

(همچنین در متی ۱۶:۵ - ۱۲)

[۱۴] شاگردان فراموش کرده

بودند که با خود نان ببرند و در کشتی بیش از یک نان نداشتند.
۱۵ عیسی به ایشان فرمود: «از خمیرمایهٔ فریسی ها و خمیرمایهٔ هیرودیس دور بشید و احتیاط کنید.»
۱۶ شاگردان در بین خود بحث کرده گفتند: «چون ما نان نیاورده‌ایم، او این را می‌گوید.»
۱۷ عیسی می‌دانست آن‌ها به هم چه می‌گویند. پس

به ایشان فرمود: «چرا دربارهٔ
نداشتن نان با هم بحث
می‌کنید؟ مگر هنوز درک
نمی‌کنید و نمی‌فهمید؟ آیا دل
و ذهن شما هنوز کور است؟
۱۸ شما که هم چشم دارید و هم
گوش، آیا نمی‌بینید و
نمی‌شنوید؟ آیا فراموش کرده‌اید
۱۹ که چگونه آن پنج نان را بین
پنج هزار مرد تقسیم کردم؟ آن
موقع چند سبد از نانهای

باقیمانده جمع کردید؟» گفتند:
«دوازده سبد.» ۲۰عیسی
پرسید: «وقتی نان را بین چهار
هزار نفر تقسیم کردم چند سبد
از نانهای باقیمانده جمع
کردید؟» گفتند: «هفت سبد.»
۲۱پس عیسی به ایشان فرمود:
«آیا بازهم نمی‌فهمید؟»

شفای یک نابینا در بیتسَیدا

۲۲عیسی و شاگردان به

بیتسَیدا رسیدند. در آنجا
نابینایی را پیش عیسی آوردند و
از او خواهش کردند که دست
خود را رو آن کور بگذارد.
۲۳او دست نابینا را گرفت و او
را از دهکده بیرون برد. بعد به
چشم‌هایش آب دهان مالید و
دست‌های خود را روی او
گذاشت و پرسید: «آیا چیزی
می‌بینی؟» ۲۴او به بالا دید و
گفت: «مردم را مثل

درخت‌هایی می‌بینم که حرکت
می‌کنند.» ۲۵عیسی دوباره
دست‌های خود را روی
چشم‌های او گذاشت. آن مرد با
دقت دید و شفا یافت و دیگر
هم چیز را به خوبی می‌دید.
۲۶عیسی او را به منزل فرستاد و
به او فرمود که به آن ده
برنگردد.

اظهارات پِترُس دربارهٔ عیسی

(همچنین در متی ۱۶:۱۳ - ۲۰ و لوقا ۹:۱۸ - ۲۱)

۲۷ عیسی و شاگردان به
دهکده‌های اطراف قیصریهٔ
فیلیپُس رفتند. در بین راه
عیسی از شاگردان پرسید:
«مرد مرا چه کسی می‌دانند؟»
۲۸ آن‌ها جواب دادند: «بعضی
می‌گویند تو یحیای
تعمیددهنده هستی، عده‌ای
می‌گویند تو الیاس و عده‌ای هم
می‌گویند که یکی از انبیاء
هستی.» ۲۹ از ایشان پرسید: «به

عقیده شما من کیستم؟» پِترُس
جواب داد: «تو مسیح هستی.»
۳۰بعد عیسی به آنها امر کرد که
دربارهٔ او به هیچ کس چیزی
نگویند.

سخنان عیسی دربارهٔ رنج‌ها و مرگ خود

(همچنین در متی ۱۶:۲۱-۲۸ و لوقا ۹:۲۲-۲۷)

۳۱آنگاه عیسی به تعلیم
ایشان شروع کرد و گفت:
«لازم است پسر انسان متحمل

رنج‌های زیادی شده و بوسیلهٔ رهبران و سران کاهنان و علمای دین رد و کشته شود و پس از سه روز زنده گردد.» ۳۲عیسی این موضوع را بسیار واضع گفت. بطوری که پِترُس او را به گوشای برده ملامت کرد.

۳۳اما عیسی برگشت و به شاگردان نگاهی کرد و با سرزنش به پِترُس گفت: «از من دور شو، ای شیطان، افکار تو

افکار انسانی است نه خدایی.»

۳۴ پس عیسی مردم و
همچنین شاگردان خود را پیش
خود خواست و به ایشان فرمود:
«اگر کسی بخواهد از من
پیروی کند، باید خود را
فراموش کرده و صلیب خود را
بردارد و بدنبل من بیاید.
۳۵ زیرا هرکه بخواهد جان خود
را حفظ کند آن را از دست

خواهد داد، اما هرکه بخاطر من
و انجیل جان خود را فدا کند،
آن را نجات خواهد داد. [۳۶]چه
فایده دارد که آدم تمام جهان را
ببرد اما جان خود را ببازد؟ [۳۷]و
انسان چه می‌تواند بدهد تا جان
خود را باز یابد؟ [۳۸]بنابراین
هرکه از من و سخنان من در
این زمانهٔ گناه‌آلود و فاسد عار
داشته باشد، پسر انسان هم در
وقتی که در جلال پدر خود با

فرشتگان مقدس می‌آید از او
عار خواهد داشت.»

۹ [۱]او همچنین فرمود:
«بیقین بدانید که بعضی از
کسانی که در اینجا ایستاده‌اند،
تا پادشاهی خدا را که با قدرت
می‌آید نبینند، نخواهند مرد.»

تبدیل هیئت عیسی

(همچنین در متی ۱۷:۱ - ۱۳ و لوقا ۹:۲۸ - ۳۶)

[۲]شش روز بعد، عیسی پِترُس

و یعقوب و یوحنا را برداشت و
آن‌ها را با خود به کوه بلندی
برد. او در آنجا با این شاگردان
تنها بود و در حضور آن‌ها
هیئت او تغییر یافت. [۳] و
لباس‌هایش چنان سفید و
درخشان شد، که هیچ کس روی
زمین نمی‌تواند لباسی را آنقدر
پاک بشوید. [۴] آنگاه آن‌ها
الیاس و موسی را دیدند که با
عیسی مشغول صحبت بودند.

۵پِترُس به عیسی گفت: «ای
استاد، چقدر خوب است که ما
در اینجا هستیم. سه سایبان
خواهیم ساخت ـ یکی برای تو
و یکی برای موسی و یکی هم
برای الیاس.» ۶او نمی‌دانست
چه می‌گوید، چون بسیار
ترسیده بودند. ۷در آن وقت
ابری ظاهر شد و بر آن‌ها سایه
افگند. از آن ابر ندایی آمد که
می‌گفت: «این است پسر

محبوب، به او گوش فرادهید.»
۸آن‌ها فوراً به اطراف دیدند،
اما هیچ کس را ندیدند، فقط
عیسی با آنها بود. ۹وقتی آن‌ها
از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به
ایشان امر کرد که دربارهٔ آنچه
دیده‌اند تا زمانی که پسر انسان
پس از مرگ زنده نشود، به
کسی چیزی نگویند. ۱۰آنها از
این امر اطاعت کردند ولی در
بین خود دربارهٔ معنی «زنده

شدن پس از مرگ» به بحث
پرداختند. ۱۱آن‌ها از او
پرسیدند: «چرا علمای دین
می‌گویند که باید اول الیاس
بیاید؟» ۱۲عیسی جواب داد:
«بلی، الیاس اول می‌آید تا همه
چیز را آماده سازد، اما چرا
نوشته شده است که پسر انسان
باید رنج‌های بسیاری را کشیده
خوار و حقیر شود؟ ۱۳به شما
می‌گویم همانطور که دربارهٔ

الیاس نوشته شده او آمد و مردم
هرچه خواستند با او کردند.»

شفای بچهٔ دیوانه

(همچنین در متی ۱۷:۱۴ - ۲۱ و لوقا ۹:۳۷ - ۴۳)

۱۴ وقتی آن‌ها نزد دیگر
شاگردان رسیدند جمعیت
بزرگی را دیدند که دور آن‌ها
ایستاده‌اند و علمای دین با
ایشان مباحثه می‌کنند. ۱۵ همین
که جمعیت عیسی را دیدند با

تعجب فراوان دوان‌دوان به
استقبال او رفتند و به او سلام
دادند. ۱۶ عیسی از ایشان
پرسید: «دربارهٔ چه چیز با آن‌ها
بحث می‌کنید؟» ۱۷ مردی از
میان جمعیت گفت: «ای
استاد، من پسرم را پیش تو
آوردم. او گرفتار روح ناپاکی
شده و نمی‌تواند حرف بزند.
۱۸ در هر جا که روح به او حمله
می‌کند او را به زمین می‌اندازد،

دهانش کف می‌کند، دندان به
هم می‌ساید و تمام بدنش
خشک می‌شود. از شاگردان تو
درخواست کردم آن را بیرون
کنند اما نتوانستند.» ۱۹عیسی
به آن‌ها گفت: «شما چقدر
بی‌ایمان هستید! تا به کی باید
با شما باشم و تا چه وقت باید
متحمل شما گردم؟ او را پیش
من بیاورید.» ۲۰آن‌ها آن پسر را
پیش او آوردند. روح به محض

این که عیسی را دید، پسر را
دچار حمله سختی ساخت. پسر
بر زمین افتاد و دهانش کف
کرد و دست و پا می‌زد.

۲۱عیسی از پدر او پرسید:
«چند وقت است که این حالت
برای او پیش آمده؟» پدر
جوا داد: «از طفلی،

۲۲بسیاری اوقات این روح او را
در آب و آتش می‌انداخت
بطوری که نزدیک بود او را

تلف سازد. اما اگر برایت
ممکن است به ما دلسوزی
نموده کمک کن.» ۲۳عیسی
فرمود: «اگر بتوانی ایمان
بیاوری، برای کسی که ایمان
دارد، هم چیز ممکن است.»
۲۴آن پدر فوراً با صدای بلند
گفت: «من ایمان دارم. مرا از
بی‌ایمانی نجات ده.» ۲۵وقتی
عیسی دید که مردم جمع
می‌شوند با تندی به روح ناپاک

فرمود: «ای روح کر و گنگ،
به تو فرمان می‌دهم که از او
بیرون بیایی و هیچ وقت به او
داخل نشوی.» ۲۶آن روح
نعره‌ای زد و پسر را به زمین زد
و از او بیرون آمد و رنگ آن
پسر مانند رنگ مرده شد،
بطوری که عده‌ای می گفتند:
«او مرده است.» ۲۷اما عیسی
دستش را گرفت و او را بلند
کرد و او سر پا ایستاد. ۲۸عیسی

به خانه رفت و شاگردانش در
خلوت از او پرسیدند: «چرا ما
نتوانستیم آن روح را بیرون
کنیم؟» [۲۹]عیسی فرمود: «برای
بیرون کردن اینگونه ارواح،
وسیله‌ای جز دعا وجود ندارد.»

عیسی بار دیگر دربارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

(همچنین در متی ۱۷:۲۲ - ۲۳ و لوقا ۹:۴۳ - ۴۵)

[۳۰]عیسی و شاگردان آن
ناحیه را ترک کردند و از راه

ولایت جلیل به سفر خود ادامه دادند. عیسی نمی‌خواست کسی بداند او کجا است [۳۱] زیرا به شاگردان خود تعلیم داده می‌گفت که پسر انسان به‌دست مردم تسلیم می‌شود و آنها او را خواهند کشت ولی سه روز بعد دوباره زنده خواهد شد. [۳۲] اما آن‌ها نمی‌فهمیدند چه می‌گوید و می‌ترسیدند از او چیزی بپرسند.

بزرگترین شخص

(همچنین در متی ۱۸:۱ - ۵ و لوقا ۹:۴۶ - ۴۸)

۳۳ آن‌ها به کپرناحوم آمدند و
وقتی در منزل بودند عیسی از
شاگردان پرسید: «بین راه
دربارهٔ چه چیزی مباحثه
می کردید؟» ۳۴ آن‌ها خاموش
ماندند، چون در بین راه
صحبت ایشان بر سر این بود که
در میان آن‌ها چه کسی بزرگتر
است. ۳۵ او نشست و دوازده

حواری را پیش خود خواست و به ایشان فرمود: «اگر کسی می‌خواهد اول شود، باید خود را آخرین و غلام همه سازد.»

۳۶ سپس کودکی را گرفت و او را در برابر همه قرار داد و بعد او را در آغوش گرفت فرمود:

۳۷ «هر که یکی از این کودکان را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد، نه مرا، بلکه فرستندهٔ مرا پذیرفته

است.»

هرکه ضد ما نیست با ماست

(همچنین در لوقا ۹:۴۹ - ۵۰)

۳۸یوحنا عرض کرد: «ای
استاد، ما مردی را دیدیم که
ارواح ناپاک را با ذکر نام تو
بیرون می‌کرد، اما چون از ما
نبود، کوشش کردیم مانع او
شویم.» ۳۹عیسی فرمود: «مانع
کار او نشوید، زیرا هرکه با ذکر

نام من معجزه‌ای بکند،
نمی‌تواند در همان دم از من بد
بگوید. [۴۰]چون هرکه برضد ما
نباشد با ماست. [۴۱]بیقین بدانید
هرکه به شما بخاطر اینکه
پیروان مسیح هستید، جامی آب
بدهد به هیچ وجه بی‌اجر
نخواهد ماند.

عاقبت وسوسه کنندگان

(همچنین در متی ۱۸:۶-۹ و لوقا ۱۷:۱-۲)

۴۲اما هرکسی یکی از این
کوچکان را که به من ایمان
دارند گمراه سازد، برای او بهتر
است که با سنگ آسیابی بدور
گردنِ به بحر انداخته شود.
۴۳پس اگر دستت باعث
گمراهی تو می‌شود، آن را ببر،
زیرا بهتر است بدون دست به
زندگی راه یابی از اینکه با دو
دست به جهنم بیافتی یعنی به
آتش که خاموشی نمی‌پذیرد.[

۴۴جایی که کرم ایشان نمیرد و
آتش خاموش نشود.] ۴۵و اگر
پایت تو را گمراه کند، آن را ببر
زیرا بهتر است که لنگ به
زندگی راه یابی از اینکه با دو پا
بـ جهنم انداخته شوی.[
۴۶جایی که کرم ایشان نمیرد و
آتش خاموش نشود.] ۴۷و اگر
چشمت تو را منحرف سازد آن
را بکش، زیرا بهتر است که با

یک چشم وارد پادشاهی خدا شوی از این که با دو چشم به جهنم بیافتی [۴۸] جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموش نشود، [۴۹] چون همه با آتش نمکین می‌شوند. [۵۰] نمک چیز خوبی است، اما اگر مزهٔ خود را از دست بدهد، دیگر به چه وسیله می‌تواند مزهٔ خود را باز یابد؟ پس شما نیز در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر

در صلح و صفا زندگی کنید.»

تعلیم در بارهٔ طلاق

(همچنین در متی ۱۹:۱ - ۱۲ و لوقا ۱۸:۱۶)

۱۰ [۱]عیسی از آنجا براه
افتاد و به سرزمین یهودیه و به
جانب شرقی دریای اُردن رفت.
باز هم جمعیتی به دور او جمع
شد و او به عادت همیشگی
خود بـ تعلیم آنها شروع کرد.
[۲]عده‌ای از پیروان فرقهٔ فریسی

پیش او آمدند و برای امتحان از
او پرسیدند: «آیا مرد اجازه
دارد که زن خود را طلاق
بدهد؟» ۳عیسی در جواب
آن‌ها پرسید: «موسی در این
باره چه امر کرده است؟»
۴آن‌ها جواب دادند: «موسی
اجازه داده است که مرد با دادن
طلاق‌نامه به زن خود از او جدا
شود.» ۵عیسی به ایشان فرمود:
«بخاطر سنگدلی شما بود که

موسی این اجازه را به شما داد.
۶وگرنه خدا از اول خلقت،
انسان را به صورت مرد و زن
آفرید. ۷به این دلیل مرد، پدر و
مادر خود را ترک می‌کند و به
زن خود می‌پیوندد ۸و این دو
یک تن واحد می‌شوند. یعنی
دیگر آن‌ها دو نفر نیستند، بلکه
یک تن می‌باشند. ۹آنچه را خدا
به هم پیوسته است، انسان نباید

جدا سازد.» [۱۰] در منزل،
شاگردان بازهم دربارهٔ این
موضوع از عیسی سؤال کردند.
[۱۱] او به ایشان فرمود: «هر که
زن خود را طلاق دهد و با زنی
دیگر ازدواج کند، نسبت به زن
خود مرتکب زنا شده است.
[۱۲] همینطور اگر زنی از شوهر
خود جدا شود و با مرد دیگری
ازدواج کند مرتکب زنا شده
است.»

عیسی و کودکان

(همچنین در متی ۱۹:۱۳ - ۱۵ و لوقا ۱۸:۱۵ - ۱۷)

۱۳ کودکان را پیش عیسی
می‌آوردند تا بر آن‌ها دست
بگذارد ولی شاگردان، آن‌ها را
سرزنش می‌کردند ۱۴ وقتی
عیسی این را دید ناراحت شده
به ایشان فرمود: «بگذارید
کودکان پیش من بیایند، مانع
آن‌ها نشوید چون پادشاهی خدا
بِ چنین کسانی تعلق دارد.

۱۵ بیقین بدانید که اگر کسی
پادشاهی خدا را مانند کودک
نپذیرد، هیچ‌وقت وارد آن
نخواهد شد.» ۱۶ سپس عیسی
کودکان را در آغوش گرفت و
دست بر آنها گذاشته برای شان
دعای خیر کرد.

جوان ثروتمند

(همچنین در متی ۱۹:۱۶ - ۳۰ و لوقا ۱۸:۱۸ - ۳۰)

۱۷ وقتی عیسی عازم سفر

شد، شخصی دوان‌دوان آمده در
برابر او زانو زد و عرض کرد:
«ای استاد نیکو، من برای
به‌دست آوردن زندگی ابدی چه
باید بکنم؟» [۱۸]عیسی به او
فرمود: «چرا مرا نیکو
می‌گویی؟ هیچ کس جز خدا
نیکو نیست. [۱۹]احکام را
می‌دانی ـ قتل نکن، زنا نکن،
دزدی نکن، شهادت نادرست
نده، تقلب نکن، پدر و مادر

خود را احترام کن.» [۲۰]آن
شخص در جواب گفت: «ای
استاد، من از جوانی همهٔ اینها
را رعایت کرده‌ام.» [۲۱]عیسی با
محبت به او نگاه کرده فرمود:
«یک چیز کم داری، برو آنچه
داری بفروش و به فقرا بده که
در عالم بالا گنجی خواهی
داشت و بعد بیا و از من پیروی
کن.» [۲۲]آن شخص چون
صاحب ثروت فراوان بود، با

چهره‌ای محزون و با ناراحتی از
آنجا رفت. ۲۳عیسی به چهار
طرف دید و به شاگردان فرمود:
«چه مشکل است ورود
توانگرا به پادشاهی خدا!»
۲۴شاگردان از سخنان او تعجب
کردند، اما عیسی باز هم به آنها
فرمود: «ای فرزندان، داخل
شدن به پادشاهی خدا چقدر
مشکل است! ۲۵گذشتن شتر از
سوراخ سوزن آسانتر است از

داخل شدن شخص توانگر به
پادشاهی خدا.» ۲۶آنها بی‌اندازه
تعجب کرده و به یکدیگر
می‌گفتند: «پس چه کسی
می‌تواند نجات یابد؟» ۲۷عیسی
به آنها دید و فرمود: «برای
انسان غیرممکن است، اما نه
برای خدا، زیرا برای خدا همه
چیز امکان دارد.» ۲۸پِترُس در
جواب عیسی شروع به صحبت
کرده گفت: «ببین، ما از همه

چیز خود دست کشیده و پیرو
تو شده‌ایم.» [۲۹]عیسی فرمود:
«بیقین بدانید که هرکس بخاطر
من و انجیل، خانه و یا برادران
یا خواهران یا مادر یا پدر یا
فرزندان و املاک خود را ترک
نماید، [۳۰]در این دنیا صد برابر
خانه و برادر و خواهر، مادر و
فرزندان و املاک ـ و همچنین
رنج‌ها ـ و در آخرت زندگی
ابدی نصیب او خواهد شد.

۳۱ اما بسیاری از آنها که اکنون
اولین هستند آخرین خواهند شد
و بسیاری هم که آخرین هستند
اولین خواهند شد.»

سومین سخن گفتن عیسی دربارهٔ مرگش

(همچنین در متی ۲۰:۱۷ - ۱۹ و لوقا ۱۸:۳۱ - ۳۴)

۳۲ عیسی و شاگردان در راه
اورشلیم بودند و عیسی
پیشاپیش شاگردان حرکت
می‌کرد. شاگردان حیران بودند

و کسانی که از عقب آن‌ها
می‌آمدند بسیار می‌ترسیدند.
عیسی دوازده شاگرد خود را به
کناری برد و دربارهٔ آنچه که
می‌باید برایش واقع شود با آن‌ها
شروع به صحبت کرد [۳۳] و به
آن‌ها فرمود: «ما اکنون به
اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به
دست سران کاهنان و علمای
دین سپرده خواهد شد. آن‌ها او
را محکوم به مرگ خواهند کرد

و به دست بیگانگان خواهند
سپرد. [۳۴]آن‌ها او را مسخره
خواهند نمود و به رویش آب
دهان خواهند انداخت، او را
تازیانه خواهند زد و خواهند
کشت، اما پس از سه روز
دوباره زنده خواهد شد.»

درخواست یعقوب و یوحنا

(همچنین در متی ۲۰:۲۰ - ۲۸)

[۳۵]یعقوب و یوحنا ـ پسران

زَبدی ـ پیش عیسی آمده گفتند:
«ای استاد، ما می‌خواهیم که
آنچه که از تو درخواست
م کنیم برای ما انجام دهی.»
۳۶به ایشان گفت: «چه
مخواهید برای تان بکنم؟»
۳۷آن‌ها جواب دادند: «به ما
اجازه بده تا در جلال تو یکی
در دست راست و دیگری در
دس چپ تو بنشینیم.»
۳۸عیسی به ایشان فرمود: «شما

نمی‌فهمید چه می‌خواهید. آیا
می‌توانید از پیاله‌ای که من
می‌نوشم، بنوشید و یا تعمیدی
را که من می‌گیرم، بگیرید؟»
۳۹آن‌ها جواب دادند: «می
توانیم.» عیسی فرمود: «از
پیاله‌ای که من می‌نوشم،
خواهید نوشید و تعمیدی را که
من می‌گیرم، خواهید گرفت،
۴۰اما نشستن در دست راست و
یا چپ من با من نیست. این به

کسانی تعلق دارد که از پیش
برای شان تعیین شده است.»

۴۱ وقتی ده شاگرد دیگر این
را شنیدند از یعقوب و یوحنا
دلگیر شدند. ۴۲ عیسی ایشان را
پیش خود خواست و فرمود:
«می‌دانید که در بین مردم
کسانی که فرمانروا محسوب
می‌شوند، بر زیردستان خود
فرمانروایی می‌کنند و بزرگان

شان نیز بر آن‌ها ریاست
می‌نمایند. [۴۳]ولی در بین شما
نباید چنین باشد؛ بلکه هرکه
می‌خواهد در میان شما بزرگ
شود، باید خادم شما باشد [۴۴]و
هرکه می‌خواهد اول شود، باید
غلام همه باشد. [۴۵]چون پسر
انسان نیامده است تا خدمت
شود، بلکه تا به دیگران خدمت
کند و جان خود را در راه
بسیاری فدا سازد.»

شفای بارتیماؤس نابینا

(همچنین در متی ۲۰:۲۹ - ۳۴ و لوقا ۱۸:۳۵ - ۴۳)

۴۶ آن‌ها به شهر اریحا
رسیدند و وقتی عیسی همرای
شاگردان خود و جمعیت بزرگی
از شهر بیرون می‌رفت، یک
گدای نابینا به نام بارتیماؤس ـ
پسر تیماؤس ـ در کنار راه
نشسته بود. ۴۷ وقتی شنید که
عیسی ناصری است، شروع به
فریاد کرد و گفت: «ای عیسی،

پسر داود بر من رحم کن.»
۴۸ عدهٔ زیادی او را سرزنش
کردند و از او خواستند تا
خاموش شود. ولی او هرچه
بلندتر فریاد می‌کرد: «ای پسر
داود بر من رحم کن.»
۴۹ عیسی ایستاد و فرمود: «به او
بگویید اینجا بیاید.» آن‌ها آن
کور را صدا کردند و به او
گفتند: «خوشحال باش،
برخیز، تو را مخواهد.»

۵۰بارتیماؤس فوراً ردای خود
را به کناری انداخت و از جای
خود بلند شد و پیش عیسی
آمد. ۵۱عیسی به او فرمود: «چه
می‌خواهی برایت بکنم؟» آن
کور عرض کرد: «ای استاد،
مخواهم بار دیگر بینا شوم.»
۵۲عیسی به او فرمود: «برو،
ایمانت تو را شفا داده است.»
او فوراً بینایی خود را بازیافت
و به دنبال عیسی براه افتاد.

ورود پیروزمندانهٔ مسیح به اورشلیم

(همچنین در متی ۲۱:۱ - ۱۱ و لوقا ۱۹:۲۸ - ۴۰ و یوحنا ۱۲:۱۲ - ۱۹)

۱۱ [۱] وقتی به بیت‌فاجی و
بیت‌عنیا در کوه زیتون که
نزدیک اورشلیم است رسیدند،
عیسی دو نفر از شاگردان خود
را فرستاد [۲] و به آن‌ها چنین امر
کرد: «به دهکدهٔ روبرو بروید.
همین که وارد آن شدید کره
الاغی را در آنجا بسته خواهید

دید، که هنوز کسی بر آن سوار
نشده است. آن را باز کنید و به
اینجا بیاورید. ۳اگر کسی
پرسید: چرا آن را باز می‌کنید؟
بگویید: خداوند آن را به کار
دارد و او بدون تأخیر آن را به
اینجا خواهد فرستاد.» ۴آن دو
نفر رفتند و در کوچه‌ای کره
الاغی را دیدند که پیش دری
بسته شده بود، آن را باز کردند.
۵بعضی از کسانی که در آنجا

ایستاده بودند، به آن‌ها گفتند:
«چرا این کره الاغ را باز
می‌کنید؟» ۶آن‌ها همانطور که
عیسی به ایشان فرموده بود،
جواب دادند و کسی مانع ایشان
نشد. ۷کره الاغ را پیش عیسی
آوردند و لباس‌های خود را
روی آن انداختند و او سوار
شد. ۸عدهٔ زیادی از مردم
لباس‌های خود را دم راه عیسی
انداختند و عده‌ای هم از مزارع

اطراف شاخ و برگ درختان را
بریده دَم راه او مگسترانیدند.
۹کسانی که از پیشا پیش او
می‌رفتند و هم آنانی که از دنبال
آن‌ها می‌آمدند با فریاد
می‌گفتند: «مبارک باد آن کسی
که به نام خداوند می‌آید.
۱۰فرخنده باد پادشاهی پدر ما
داود که در حال آمدن است،
هوشیعنا از عرش برین.»
۱۱عیسی وارد اورشلیم شد و به

عبادتگاه رفت. در آنجا همه
چیز را از نظر گذرانید. اما
چون ناوقت بود با آن دوازده
حواری به بیت‌عنیا رفت.

درخت انجیر بی‌ثمر

(همچنین در متی ۲۱:۱۸ - ۱۹)

۱۲ روز بعد وقتی آن‌ها از
بیت‌عنیا بیرون آمدند در بین راه
عیسی گرسنه شد. ۱۳ از دور
درخت انجیر پُربرگی دید و

رفت تا ببیند آیا می‌تواند چیزی
در آن پیدا کند. وقتی به آن
رسید جز برگ چیزی ندید،
چون هنوز فصل انجیر نبود.
۱۴ پس به درخت فرمود: «دیگر
کسی از میوهٔ تو نخواهد
خورد.» و شاگردانش این را
شنیدند.

رفتن عیسی به عبادتگاه

**(همچنین در متی ۲۱:۱۲ - ۱۷ و لوقا ۱۹:۴۵ - ۴۸ و
یوحنا ۲:۱۳ - ۲۲)**

۱۵ آن‌ها به اورشلیم آمدند و
عیسی داخل عبادتگاه شد و به
بیرون راندن فروشندگان و
خریداران از عبادتگاه پرداخت.
میزهای صرافان و چوکی‌های
کبوتر فروشن را بهم ریخت
۱۶ و به کسی اجازه نمی‌داد که
برای بردن اموال از صحن
عبادتگاه عبور کند. ۱۷ او به
مردم تعلیم می‌داد و می‌گفت:
«آیا نوشته نشده است: خانهٔ من

جای عبادت برای جمیع ملتها
خواهد بود؟ اما شما آن را
کمینگه دزدان ساخته‌اید.»
۱۸ سران کاهنان و علمای دین
که این را شنیدند، خواستند
راهی برای از بین بردن او پیدا
کنند. آن‌ها از او می‌ترسیدند،
چون همهٔ مردم از تعالیم او
حیران بودند. ۱۹ در غروب آن
روز عیسی و شاگردان از شهر
بیرون رفتند.

درسی از درخت انجیر

(همچنین در متی ۲۱:۲۰-۲۲)

۲۰ صبح روز بعد در بین راه
آن‌ها دیدند که آن درخت انجیر
از ریشه خشک شده است.
۲۱ پِترُس موضوع را بیاد آورد و
گفت: «ای استاد، ببین،
درخت انجیری را که نفرین
کرد خشک شده است.»
۲۲ عیسی در جواب آن‌ها گفت:
«به خدا ایمان داشته باشید ۲۳ و

بیقین بدانید اگر کسی به این کوه بگوید: حرکت کن و به بحر پرتاب شو و شک و شبهه‌ای به دل راه ندهد، بلکه ایمان داشته باشد که هر چه بگوید می‌شود، برای او چنان خواهد شد. [۲۴] بنابراین به شما می‌گویم: بیقین بدانید که آنچه را که در دعا طلب می‌کنید خواهید یافت و به شما داده خواهد شد. [۲۵] وقتی برای دعا

می‌ایستید اگر از کسی شکایتی
دارید، او را ببخشید تا پدر
آسمانی شما هم خطایای شما را
ببخشد. [۲۶اما اگر شما
دیگران را نبخشید، پدر آسمانی
شما هم خطایای شما را
نخواهد بخشید.]»

قدرت و اختیار عیسی

(همچنین در متی ۲۱:۲۳ - ۲۷ و لوقا ۲۰:۱ - ۸)

۲۷آن‌ها بار دیگر به اورشلیم

آمدند. وقتی عیسی در عبادتگاه قدم می‌زد، سران کاهنان و علمای دین و بزرگان قوم پیش او آمدند ۲۸ و از او پرسیدند: «به چه اختیاری این کارها را می‌کنی؟ چه کسی به تو اختیار انجام چنین کارهایی را داده است؟» ۲۹ عیسی به ایشان فرمود: «من هم از شما سؤالی دارم اگر جواب دادید، به شما خواهم گفت که به چه اختیاری

این کارها را می‌کنم. ۳۰آیا
تعمید یحیی از جانب خدا بود،
یا از جانب بشر؟ به من جواب
بدهید.» ۳۱آن‌ها بین خود بحث
کرده گفتند، اگر بگوییم از
جانب خدا بود، او خواهد
گفت، پس چرا به او ایمان
نیاوردید؟ ۳۲اما اگر بگوییم از
جانب بشر بود ... (آن‌ها از
مردم می‌ترسیدند، چون همه
یحیی را پیغمبر می‌دانستند.)

۳۳ از این رو در جواب عیسی
گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی
به ایشان گفت: «پس من هم
نمی‌گویم به چه اختیاری این
کارها را می‌کنم.»

مَثَل تاکستان و باغبان

(همچنین در متی ۲۱:۳۳-۴۶ و لوقا ۲۰:۹-۱۹)

۱۲ ۱ عیسی به سخن خود
ادامه داده و در قالب مَثَل به
ایشان گفت: «مردی تاکستانی

احداث کرد و دور آن دیواری کشید. در داخل آن چرخُشتی برای گرفتن آب انگور کند و یک برج هم برای آن ساخت، بعد آن را به باغبانان سپرد و خود به سفر رفت. [۲] در موسم انگور، غلامی را پیش باغبانان فرستاد تا حصه خود را از حاصل تاکستان بگیرد. [۳] اما آن‌ها آن غلام را گرفته لت و کوب کردند و دست خالی

بازگردانیدند. [۴]صاحب تاکستان
غلام دیگری نزد ایشان فرستاد.
او را هم سنگسار کردند و
سرش را شکستند و با
بی‌احترامی برگردانیدند. [۵]باز
غلام دیگری فرستاد، او را هم
کشتند. بسیاری از کسان دیگر
را نیز همینطور، بعضی را زدند
و بعضی را کشتند. [۶]صاحب
باغ فقط یک نفر دیگر داشت
که بفرستد و آن هم پسر عزیز

خودش بود، آخر او را فرستاد و
پیش خود گفت: «آن‌ها احترام
پسرم را نگه خواهند داشت.»
۷اما باغبانان به یکدیگر گفتند:
«این وارث است، بیایید او را
بکشیم تا ملک او از ما شود.»
۸پس پسر را گرفتند و او را
کشتند و از تاکستان بیرون
انداختند. ۹صاحب تاکستان چه
خواهد کرد؟ او می‌آید این
باغبان را می‌کشد و تاکستان را

بـ دیگران واگذار می کند.
[۱۰] مگر در کلام خدا
نخوانده‌اید:

«آن سنگی که معماران رد
کردند، به صورت
سنگ اصلی بنا درآمده
است، [۱۱] این کار
خداوند است و به
چشم ما عجیب
می‌نماید!»»

۱۲ رهبران یهود خواستند
عیسی را دستگیر کنند، چون
فهمیدند روی سخن او با آن‌ها
بود، اما از مردم می‌ترسیدند.
پس او را ترک کردند و رفتند.

سؤال دربارهٔ پرداخت مالیات

(همچنین در متی ۲۲:۱۵ - ۲۲ و لوقا ۲۰:۲۰ - ۲۶)

۱۳ عده‌ای از پیروان فرقهٔ
فریسی و طرفداران هیرودیس
فرستاده شدند تا عیسی را با

سؤالات خویش به دام
بیندازند. ۱۴آن‌ها نزد او آمده
گفتند: «ای استاد، می‌دانیم که
تو شخص درستی هستی و از
کسی طرفداری نمی‌کنی، چون
به ظاهر اشخاص نگاه نمی‌کنی
بلکه با راستی راه خدا را تعلیم
می‌دهی. آیا دادن مالیات به
امپراطور روم جایز است یا نه؟
آیا باید مالیات بدهیم یا نه؟»
۱۵عیسی به دسیسهٔ ایشان پی

برد و فرمود: «چرا مرا امتحان
می‌کنید؟ یک سکهٔ نقره
بیاورید تا ببینم.» ۱۶آن‌ها
برایش آوردند. او به ایشان
فرمود: «نقش و عنوان چه کسی
روی آن است؟» جواب دادند:
«نقِ و عنوان امپراطور.»
۱۷پس عیسی فرمود: «بسیار
خوب، آنچه را از امپراطور
است به امپراطور و آنچه را از
خداست به خدا بدهید.» و آنها

از سخنان او تعجب کردند.

رستاخیز مردگان

(همچنین در متی ۲۲:۲۳ - ۳۳ و لوقا ۲۰:۲۷ - ۴۰)

۱۸ بعد پیروان فرقهٔ صدوقی
پیش او آمدند. (این فرقه معتقد
بودند که پس از مرگ
رستاخیزی وجود ندارد.) آن‌ها
۱۹ از عیسی پرسیدند: «ای
استاد، موسی برای ما نوشته
است اگر مردی بمیرد و زنش

بدون اولاد باشد برادرش مجبور
است، آن زن را بگیرد تا برای
او فرزندانی بیاورد. [۲۰]هفت
برادر بودند، اولی زنی گرفت و
بدون اولاد مرد، [۲۱]بعد دومی
آن زن را گرفت و او هم
باولاد مرد. همینطور سومی.
[۲۲]تا بالاخره هر هفت نفر
مردند و هیچ اولادی بجا
نگذاشتند. بعد از همه آن زن

هم مرد. ۲۳در روز رستاخیز
وقتی آن‌ها دوباره زنده می‌شوند
او زن کدام یک از آن‌ها خواهد
بود؟ چون هر هفت نفر با او
ازدواج کردند.» ۲۴عیسی به
ایشان فرمود: «آیا گمراهی شما
به این علت نیست که نه از
کلام خدا خبر دارید و نه از
قدرت خدا! ۲۵وقتی انسان از
عالم مردگان قیام می‌کند،
دیگر نه زن می‌گیرد و نه شوهر

می‌کند، بلکه مانند فرشتگان
آسمانی است. [۲۶]و اما دربارهٔ
قیامت مردگان، مگر تا بحال
در کتاب موسی در داستان بوتهٔ
سوزان نخوانده‌اید که خدا
چطور با او صحبت کرد و
فرمود: «من خدای ابراهیم و
خدای اسحاق و خدای یعقوب
هستم.» [۲۷]خدا، خدای مردگان
نیست، بلکه خدای زندگان
است. شما سخت گمراه

هستید.»

فرمان بزرگ

(همچنین در متی ۲۲:۳۴-۴۰ و لوقا ۱۰:۲۵-۲۸)

۲۸ یکی از علمای دین که
بحث آنها را شنید و پی برد که
عیسی جواب عالی به آن‌ها داده
است، پیش آمد و پرسید:
«مهمترین حکم شریعت کدام
است؟» ۲۹ عیسی جواب داد:
«اول این است: ای اسرائیل

بشنو، خداوند، خدای ما،
خداوند یکتا است [۳۰] و
خداوند، خدای خود را با تمام
دل و تمام جان و تمام ذهن و
تمم قوّت خود دوست بدار.
[۳۱] و دوم این است: همسایه‌ات
را مانند خود محبت نما. هیچ
حکمی بزرگتر از این دو وجود
ندارد.» [۳۲] آن شخص به او
گفت: «ای استاد، درست
است، حقیقت را فرمودی ـ

خدا یکی است و به جز او
خدایی نیست [۳۳] و دوست
داشتن او با تمامی دل و تمام
عقل و تمام قدرت و دوست
داشتن همسایه مثل خود از همهٔ
هدایای سوختنی و قربانی‌ها
بالاتر است.» [۳۴] وقتی عیسی
دید که جوابی عاقلانه داده
است، به او فرمود: «تو از
پادشاهی خدا دور نیستی.» بعد
از آن دیگر کسی جرأت

نمی‌کرد از عیسی سؤالی بکند.

داود و مسیح

(همچنین در متی ۲۲:۴۱-۴۶ و لوقا ۲۰:۴۱-۴۴)

۳۵ عیسی ضمن تعالیم خود
در عبادتگاه چنین گفت:
«علمای دین چطور می‌توانند
بگویند که مسیح، پسر داود
است؟ ۳۶ در حالی که خود داود
با الهام روح‌القدس گفت:

«خداوند به خداوند من

گفت: در دست راست
من بنشین تا دشمنانت
را زیر پای تو اندازم.»

۳۷پس وقتی خود داود او را
خداوند می‌خواند، چطور او
می‌تواند پسر داود باشد؟»
جمعیت کثیری با علاقه به
سخنان او گوش می‌دادند.

هُشدار دربارهٔ رهبران دینی

(همچنین در متی ۲۳:۱ - ۳۶ و لوقا ۲۰:۴۵ - ۴۷)

[۳۸]عیسی در ضمن تعالیم
خود به آن‌ها فرمود: «از علمای
دین که دوست دارند، با
چپن‌های دراز بیایند و بروند و
علاقه شدیدی به سلام‌های
احترام‌آمیز دیگران در بازارها
دارند احتیاط کنید. [۳۹]آن‌ها
بهترین جاها را در کنیسه‌ها، و
صدر مجالس را در مهمانی‌ها
اشغال می‌کنند، [۴۰]مال بیوه
زنان را می‌خورند و محض

خودنمایی دعای خود را طول
می‌دهند. جزای آن‌ها سخت‌تر
خواهد بود.»

هدیهٔ یک بیوه زن

(همچنین در لوقا ۲۱:۱ - ۴)

۴۱ عیسی در برابر صندوق
بیت‌المال عبادتگاه نشسته بود
و می‌دید که چگونه اشخاص به
آن صندوق پول می‌انداختند.
بسیاری از دولتمندان پول‌های

زیادی دادند. ۴۲بیوه زن فقیری
هم آمد و دو سکه که تقریباً دو
روپیه می‌شد در صندوق
انداخت. ۴۳عیسی شاگردان
خود را پیش خود خواند و
فرمود: «بیقین بدانید که این
بیوه زن فقیر بیش از همهٔ
کسانی که در صندوق پول
انداختند، پول داد است.
۴۴چون آن‌ها از آنچه که برای
آن مصرفی نداشتند دادند، اما

او با وجود تنگدستی، هرچه
داشت یعنی تمام دارایی خود را
داد.»

پیشگویی ویرانی عبادتگاه

(همچنین در متی ۲۴:۱ - ۲ و لوقا ۲۱:۵ - ۶)

۱۳ [۱] وقتی عیسی از
عبادتگاه خارج می‌شد یکی از
شاگردان به او گفت: «ای
استاد، این سنگها و
ساختمان‌های بزرگ را ببین.»

۲عیسی به او فرمود: «این
ساختمان‌های بزرگ را
می‌بینی؟ هیچ‌یک از سنگ‌های
آن روی سنگ دیگری باقی
نخواهد ماند، بلکه همه زیر و
رو خواهد شد.»

جور و جفا

(همچنین در متی ۲۴:۳-۱۴ و لوقا ۲۱:۷-۱۹)

۳وقتی عیسی در کوه زیتون
روبروی عبادتگاه نشسته بود،

پِترُس و یعقوب و یوحنا و
اندریاس به طور خصوصی به او
گفتند: ۴«به ما بگو این در چه
وقت واقع خواهد شد؟ علامت
نزدیک بودن وقوع این امور چه
خواهد بود؟» ۵عیسی در
جواب آن‌ها فرمود: «متوجه
باشید که کسی شما را گمراه
نکند. ۶بسیاری به نام من آمده
خواهند گفت: «من او هستم»
و مردم زیادی را گمراه خواهند

ساخت. ۷وقتی صدای جنگها را از نزدیک بشنوید و یا اخبار جنگها در جاهای دور به گوش تان برسد هراسان نشوید. این چیزها باید واقع شود. اما هنوز آخر کار نیست. ۸ملتی با ملتی دیگر و مملکتی با مملکت دیگر جنگ خواهد کرد و در جاهای بسیار، زلزله‌ها روی می‌دهد و خشکسالی خواهد شد. این چیزها علائم شروع

دردی مانند درد زایمان است.

۹ اما متوجه خود تان باشید،
شما را برای محاکمه به شوراها
خواهند کشانید و در کنیسه‌ها
تازیانه خواهند زد. به خاطر من
شما را به حضور حکمرانان و
پادشاهان خواهند برد تا در
مقبل آن‌ها شهادت دهید.
۱۰ اول باید انجیل به تمام ملتها
برسد. ۱۱ پس وقتی شما را

دستگیر می‌کنند و تسلیم
می‌نمایند پیش از پیش ناراحت
نشوید که چه بگویید، بلکه
آنچه در آن ساعت بوسیلهٔ
روح‌القدس به شما گفته می‌شود
همان را بگویید، چون اوست
که سخن می‌گوید، نه شما.

۱۲ برادر، برادر را تسلیم مرگ
خواهد کرد و پدر، پسر را،
فرزندان برضد والدین خود قیام
خواهند کرد و آنها را به کشتن

خواهند داد. [۱۳] همهٔ مردم
بخاطر این که نام من بر
شماست از شما روی گردان
خواهند شد. اما هرکه تا به آخر
پایدار بماند نجات خواهد
یافت.

مکروهِ ویرانگر

(همچنین در متی ۲۴:۱۵ - ۲۸ و لوقا ۲۱:۲۰ - ۲۴)

[۱۴] اما هرگاه آن «مکروه
ویرانگر» را در جایی که نباید

باشد، برقرار ببینید (خواننده
خوب دقت کند) کسانی که در
یهودیه هستند به کوه‌ها فرار
کنند. ۱۵اگر کسی در پشت بام
خانه است، نباید برای بردن
چیزی پایین بیاید و وارد خانه
شود. ۱۶و اگر در مزرعه است،
نباید برای برداشتن لباس
برگردد. ۱۷آن روزها برای زنان
حامله و یا شیرده چقدر

وحشتناک خواهد بود! [۱۸] دعا
کنید که این چیزها در زمستان
پیش نیاید [۱۹] زیرا در آن روزها
چنان مصیبتی روی خواهد
نمود، که از زمانی که خدا دنیا
را آفرید تا بحال، مثل آن دیده
نشده و دیگر هم دیده نخواهد
شد. [۲۰] اگر خداوند آن روزها را
کوتاه نمی‌کرد، هیچ جانداری
جان سالم بدر نمی‌برد، اما
بخاطر برگزیدگان خود آن روزها

را کوتاه کرده است. ۲۱پس اگر
کسی به شما بگوید: «ببین
مسیح این جا و یا آن جاست»
باور نکنید. ۲۲مسیح‌ها و انبیای
دروغین ظهور خواهند کرد و
چنان علامات و معجزاتی
خواهند نمود، که اگر ممکن
باشد برگزیدگان خدا را گمراه
کنند. ۲۳متوجه باشید من شما
را از همهٔ این چیزها قبلاً باخبر
کرده‌ام.

آمدن پسر انسان

(همچنین در متی ۲۴:۲۹ - ۳۱ و لوقا ۲۱:۲۵ - ۲۸)

۲۴ اما در آن روزها بعد از آن
مصیبت‌ها، آفتاب تاریک
خواهد شد و ماه دیگر نخواهد
درخشید. ۲۵ ستاره‌ها از آسمان
فرو خواهند ریخت و نیروهای
آسمن متزلزل خواهند شد.
۲۶ آن وقت پسر انسان را
خواهند دید که با قدرت عظیم
و جاه و جلال، بر ابرها می‌آید.

۲۷او فرشتگان را خواهد فرستاد
و برگزیدگان خود را در چهار
گوشهٔ عالم از دورترین نقاط
زمین تا دورترین حدود آسمان
جمع خواهد کرد.

درسی از درخت انجیر

(همچنین در متی ۲۴:۳۲ - ۳۵ و لوقا ۲۱:۲۹ - ۳۳)

۲۸از درخت انجیر درس
بگیرید: وقتی شاخه‌هایش سبز
و شاداب می‌شوند و برگ

می‌آورند، می‌دانید که تابستان
نزدیک است. [۲۹]به همان طریق
وقتی وقوع این چیزها را ببینید
مطمئن باشید که نزدیک بلکه
در آستانه در است. [۳۰]بیقین
بدانید پیش از این که زندگی
این نسل بسر آید، همهٔ این امور
واقع خواهد شد. [۳۱]آسمان و
زمین از بین خواهند رفت، اما
سخنان من هرگز از بین
نخواهند رفت.

روز و ساعت نامعلوم

(همچنین در متی ۲۴:۳۶-۴۴)

[۳۲]اما از آن روز و ساعت
هیچ کس خبر ندارد، نه
فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط
پدر از آن آگاه است. [۳۳]هوشیار
و آگاه باشید، شما نمی‌دانید آن
زمان چه وقتی می‌آید. [۳۴]آمدن
آن روز، مانند شخصی است که
به سفر رفته و خانه خود را به
خادمان سپرده است تا هرکس

کار خود را انجام دهد و به
دربان سپرده است که گوش به
زنگ باشد. ۳۵پس بیدار باشید
چون نمی‌دانید که صاحب خانه
کی می‌آید، شب یا نصف شب،
وقت سحر یا سپیده‌دَم. ۳۶مبادا
او ناگهان بیاید و شما را در
خواب ببیند. ۳۷آنچه را به شما
می‌گویم، به همه می‌گویم:
بیدار باشید.»

دسیسه به ضد عیسی

(همچنین در متی ۲۶:۱ - ۵ و لوقا ۲۲:۱ - ۲ و یوحنا ۱۱:۴۵ - ۵۳)

۱۴ [۱] دو روز به عید فِصَح و
عید فطیر مانده بود. سران
کاهنان و علمای دین
می‌خواستند عیسی را مخفیانه
دستگیر کرده و به قتل برسانند.
[۲] آن‌ها می‌گفتند: «این کار را
در ایام عید نباید کرد مبادا
مردم آشوب کنند.»

تدهین عیسی در بیت‌عنیا

(همچنین در متی ۲۶:۶ - ۱۳ و یوحنا ۱۲:۱ - ۸)

۳ وقتی عیسی در بیت‌عنیا در
خانهٔ شمعون جذامی بر سر
دسترخوان نشسته بود، زنی با
گلابدانی از سنگ مرمر، که پُر
از عطر گران‌قیمت سنبل
خالص بود، وارد شد و
گلابدان را شکست و عطر را
بر سر عیسی ریخت. ۴ بعضی از
حاضران با عصبانیت به
یکدیگر گفتند: «چرا باید این
عطر ایِ طور تلف شود؟

۵ می‌شد آن را به بیش از سیصد
سکهٔ نقره فروخت و پولش را
به فقرا داد.» آن‌ها با خشونت
۶ به آن زن اعتراض کردند. اما
عیسی فرمود: «با او کاری
نداشته باشید، چرا او را
ناراحت می‌کنید؟ او کار خوبی
۷ برای من کرده است. فقرا
همیشه در بین شما خواهند بود
و هر وقت بخواهید می‌توانید به
آن‌ها کمک کنید. اما مرا

همیشه نخواهید داشت. [۸]او
آنچه از دستش برمی‌آمد برای
من کرد و با این عمل بدن مرا
پیش از وقت برای دفن آماده
کرده است. [۹]بیقین بدانید در
هر جای عالم که انجیل اعلام
شود آنچه او کرده است به یاد
بود او نقل خواهد شد.»

همکاری یهودا در تسلیم عیسی

(همچنین در متی ۲۶:۱۴ - ۱۶ و لوقا ۲۲:۳ - ۶)

[۱۰] بعد از آن یهودای
اسخریوطی، که یکی از آن
دوازده حواری بود، پیش سران
کاهنان رفت تا عیسی را به
آن‌ها تسلیم نماید. [۱۱] آن‌ها وقتی
این را شنیدند خوشحال شدند و
به او وعدهٔ پول دادند. یهودا
بدنبال فرصت مناسبی بود تا
عیسی را تسلیم کند.

صرف نان عید فِصَح با شاگردان

(همچنین در متی ۲۶:۱۷ - ۲۵ و لوقا ۲۲:۷ - ۱۴ و ۲۱ - ۲۳ و یوحنا ۱۳:۲۱ - ۳۰)

۱۲ در اولین روز عید فطیر،
یعنی در وقتی که قربانی عید را
ذبح می کردند، شاگردان به
عیسی گفتند: «در کجا
می‌خواهی نان فِصَح را برای تو
آماده کنیم؟» ۱۳ عیسی دو نفر از
شاگردان خود را فرستاده به
آن‌ها گفت: «به داخل شهر
بروید و در آنجا مردی را
خواهید دید که کوزهٔ آبی
می‌برد. به دنبال او بروید ۱۴ و به

هرجا که وارد شد، شما به
صاحبخانه بگویید: «استاد
می‌گوید آن اطاقی که من با
شاگردانم نان عید فِصَح را در
آنجا خواهیم خورد کجاست؟»
۱۵او اطاق بزرگ و فرش شده
را در منزل دوم به شما نشان
خواهد داد. در آنجا برای ما
تدارک ببینید.» ۱۶شاگردان به
شهر رفتند و همه چیز را
آنطوری که او فرموده بود

مشاهده کردند و به این ترتیب
تدارک فِصَح را دیدند.

۱۷ وقتی شب شد، عیسی با
آ دوازده حواری به آنجا آمد.
۱۸ موقعی که آن‌ها سر
دسترخوان نشسته و مشغول
خوردن غذا بودند، عیسی به
آن‌ها فرمود: «بیقین بدانید که
یکی از شما که با من غذا
می‌خورد، مرا تسلیم خواهد

کرد.» [۱۹]آن‌ها محزون شدند و
یک به یک از او پرسیدند: «آیا
آ شخص من هستم؟»
[۲۰]عیسی فرمود: «یکی از شما
دوازده نفر است که با من
همکاسه می‌باشد. [۲۱]البته پسر
انسان همان سرنوشتی را خواهد
داشت که در کلام خدا برای او
تعیین شده است، اما وای به
حال کسی که پسر انسان به
دست او تسلیم می‌شود. برای

آن شخص بهتر می‌بود، که اصلاً بدنیا نمی‌آمد.»

شام مقدس خداوند

(همچنین در متی ۲۶:۲۶ - ۳۰ و لوقا ۲۲:۱۵ - ۲۰ و اول قرنتیان ۱۱:۲۳ - ۲۵)

۲۲ در موقع شام عیسی نان را
گرفت و پس از شکرگزاری آن
را پاره کرد و به شاگردان داد و
به آن‌ها فرمود: «بگیرید، این
بدن من است.» ۲۳ بعد پیاله را
گرفت و پس از شکرگزاری به

آها داد و همه از آن خوردند.
۲۴عیسی فرمود: «این است
خون من در عهد و پیمان نو که
برا بسیاری ریخته می‌شود.
۲۵بیقین بدانید که دیگر از میوهٔ
تاک نخواهم خورد تا آن روزی
که در پادشاهی خدا آن را تازه
بخورم.» ۲۶بعد از خواندن
سرود عید فِصَح، آن‌ها به کوه
زیتون رفتند.

پیشگویی انکار پِترُس

(همچنین در متی ۲۶:۳۱-۳۵ و لوقا ۲۲:۳۱-۳۴ و یوحنا ۱۳:۳۶-۳۸)

۲۷ عیسی به شاگردان فرمود:
«همهٔ شما از من روی‌گردان
خواهید شد، چون نوشته شده
است: «چوپان را خواهم زد و
گوسفندان پراگنده خواهند
شد.» ۲۸ اما بعد از آنکه دوباره
زنده شوم، قبل از شما به جلیل
خواهم رفت.» ۲۹ پِترُس به
عیسی گفت: «حتی اگر همه تو

را ترک کنند، من ترک نخواهم
کرد.» [۳۰]عیسی به او فرمود:
«بیقین بدان که امروز و همین
امشب پیش از اینکه خروس دو
مرتبه بانگ بزند، تو سه مرتبه
خواهی گفت که مرا
نمی‌شناسی.» [۳۱]اما او با اصرار
جواب داد: «حتی اگر لازم
شود که با تو بمیرم، هرگز
نخواهم گفت که تو را
نمی‌شناسم.» دیگران هم همین

را گفتند.

دعای عیسی در جِتسیمانی

(همچنین در متی ۲۶:۳۶ - ۴۶ و لوقا ۲۲:۳۹ - ۴۶)

۳۲ وقتی به محلی به نام
جِتسیمانی رسیدند، عیسی به
شاگردان فرمود: «وقتی من دعا
می‌کنم شما در اینجا بنشینید.»
۳۳ و بعد پِترُس و یعقوب و
یوحنا را با خود برد. عیسی که
بسیار پریشان و دلتنگ شده بود

۳۴به ایشان فرمود: «از شدت
غم و اندوه نزدیک به مرگ
هستم، شما اینجا بمانید و بیدار
باشید.» ۳۵عیسی کمی از آنجا
دور شد و بروی زمین افتاده
دعا کرد، که اگر ممکن باشد آن
ساعت پُر درد و رنج نصیب او
نشود. ۳۶پس گفت: «ای پدر،
همه چیز برای تو ممکن است،
این پیاله را از من دور ساز، اما
نه به خواست من بلکه به ارادهٔ

تو.» ۳۷عیسی برگشت و ایشان
را در خواب دید، پس به پِترُس
گفت: «ای شمعون، خواب
هستی؟ آیا نمی‌توانستی یک
ساعت بیدار بمانی؟ ۳۸بیدار
باشید و دعا کنید تا از
وسوسه‌ها به دور بمانید. روح
می‌خواهد اما جسم ناتوان
است.» ۳۹عیسی بار دیگر رفت
و همان دعا را کرد. ۴۰وقتی

برگشت باز هم آن‌ها را در
خواب دید، آن‌ها گیج خواب
بودند و نمی‌دانستند چه جوابی
به او بدهند. [۴۱]عیسی بار سوم
آمد و به ایشان فرمود: «آیا باز
هم در خواب و در استراحت
هستید؟ بس است! ساعتِ که
رسیدنی بود رسید، اکنون پسر
انسان به دست گناهکاران
تسلیم می‌شود. [۴۲]برخیزید
برویم، آنکه مرا تسلیم می کند

حالا می‌رسد.»

دستگیری عیسی

(همچنین در متی ۲۶:۴۷ - ۵۶ و لوقا ۲۲:۴۷ - ۵۳ و یوحنا ۱۸:۳ - ۱۲)

۴۳ او هنوز صحبت می‌کرد
که ناگهان یهودا، یکی از آن
دوازده حواری، همراه با
جمعیتی که همه با شمشیر و
چوب مسلح بودند، از طرف
سران کاهنان و علمای دین و
بزرگان قوم به آنجا رسیدند.

۴۴ تسلیم کنندهٔ او به آنها علامتی
داده و گفته بود: «کسی را که
می‌بوسم همان شخص است، او
را بگیرید و با مراقبت کامل
ببرید.» ۴۵ پس همینکه یهودا به
آنجا رسید فوراً پیش عیسی
رفت و گفت: «ای استاد» و او
را بوسید. ۴۶ آن‌ها عیسی را
گرفتند و محکم بستند. ۴۷ یکی
از حاضران شمشیر خود را

کشید و به غلام کاهن اعظم
حمله کرد و گوش او را برید.
۴۸ در مقابل عیسی فرمود: «مگر
من یاغی هستم که با شمشیر و
چوب برای دستگیر کردن من
آمدید؟ ۴۹ من هر روز در
عبادتگاه در حضور شما تعلیم
می‌دادم و مرا دستگیر نکردید ـ
اما آنچه کلام خدا می‌فرماید
باید تمام شود.» ۵۰ همهٔ
شاگردان او را ترک کردند و از

آنجا گریختند. ۵۱جوانی که
فقط یک پارچهٔ کتان به دور
بدن خود پیچیده بود به دنبال
او رفـ. آن‌ها او را هم گرفتند،
۵۲اما او آنچه بر تن داشت رها
کرد و عریان گریخت.

عیسی در برابر شورای

(همچنین در متی ۲۶:۵۷ - ۶۸ و لوقا ۲۲:۵۴ - ۵۵ و
۶۳ - ۷۱ و یوحنا ۱۸:۱۳ - ۱۴ و ۱۹ - ۲۴)

۵۳عیسی را به حضور
کاهن‌اعظم بردند و همهٔ سران

کاهنان و بزرگان قوم و علمای
دیـ در آنجا جمع شده بودند.
۵۴ پِترُس از دور به دنبال او آمد
و وارد حویلی خانهٔ کاهن‌اعظم
شد و بین خدمتگاران نشست و
در کنار آتش خود را گرم
می‌کرد. ۵۵ سران کاهنان و تمام
شورای یهود می‌خواستند که
دلیلی بر ضد عیسی به‌دست
آورند تا حکم اعدامش را
صادر نمایند، اما دلیلی به‌دست

نیاوردند. [۵۶]بسیاری برضد او
شهادت نادرست دادند اما
شهادت‌های ایشان با یکدیگر
یکی نبود. [۵۷]عده‌ای بلند شدند
و بر دروغ شهادت داده گفتند:
[۵۸]«ما شنیدیم که می‌گفت: من
این عبادتگاه را که به‌دست
انسان ساخته شده خراب
می‌کنم و در سه روز عبادتگاهی
دیگری می‌سازم که به‌دست
انسن ساخته نشده باشد.»

۵۹ولی در این مورد هم
شهادت‌های آن‌ها با هم یکی
نبود. ۶۰کاهن‌اعظم برخاست و
در برابر همه از عیسی پرسید:
«به این تهمت‌های که به تو
نسبت می‌دهند جوابی
نمی‌دهی؟» ۶۱اما او خاموش
بود و هیچ جوابی نمی‌داد. باز
کاهن‌اعظم از او پرسید: «آیا تو
مسیح پسر خدای متبارک

هستی؟» [۶۲]عیسی گفت: «من
هستم. شما پسر انسان را
خواهید دید که در دست راست
خدای قادر نشسته و بر ابرهای
آسمان می‌آید.» [۶۳]کاهن‌اعظم
گریبان خود را پاره کرد و
گفت: «دیگر چه احتیاجی به
شاهدان هست؟ [۶۴]شما این کفر
را شنیدید. رأی شما چیست؟»
همه او را مستوجب اعدام

دانستند. ۶۵بعضی‌ها آب دهان
برویش می‌انداختند و چشم
هایش را بسته و با مشت او را
می‌زدند و می گفتند: «از غیب
بگو چه کسی تو را زد؟»
خدمتگاران هم او را لت و
کوب کردند.

انکار پِترُس

(همچنین در متی ۲۶:۶۹ - ۷۵ و لوقا ۲۲:۵۶ - ۶۲ و یوحنا ۱۸:۱۵ - ۱۸ و ۲۵ - ۲۷)

۶۶پِترُس هنوز در حویلی

پایین ساختمان بود که یکی از
کنیزان کاهن‌اعظم آمد [۶۷] و او
را دید که خود را گرم می‌کند،
به طرف او دید و گفت: «تو
هم همراه عیسی ناصری
بودی!» [۶۸] پِترُس منکر شده
گفت: «من اصلاً نمی‌دانم و
نمی‌فهمم تو چه می‌گویی.»
بعد از آن او به داخل دالان
رفت و در همان موقع خروس
بانگ زد. [۶۹] آن کنیز باز هم او

را دید و به اطرافیان گفت:
«این هم یکی از آنهاست.»
۷۰ پِترُس باز هم انکار کرد.
کمی بعد، اطرافیان به پِترُس
گفتند: «تو حتماً یکی از آن‌ها
هستی، چون اهل جلیل
هستی.» ۷۱ اما او سوگند یاد
کرد و گفت: «من این شخص
را که شما درباره‌اش صحبت
می‌کنید نمی‌شناسم.» ۷۲ درست
در همان وقت خروس برای

دومین بار بانگ زد. پِترُس به
یاد آورد که عیسی به او فرموده
بود: «پیش از اینکه خروس دو
مرتبه بانگ بزند، تو سه بار
خواهی گفت که مرا
نمی‌شناسی» و به گریه افتاد.

عیسی در برابر پیلاطُس

(همچنین در متی ۲۷:۱ - ۲ و ۱۱ - ۱۴ و لوقا ۲۳:۱ - ۵ و یوحنا ۱۸:۲۸ - ۳۸)

۱۵ [۱] همین که صبح شد،
سران کاهنان به همراهی بزرگان

قوم و علمای دین و تمام
اعضای شورای یهود با عجله
جلسه‌ای تشکیل دادند. آن‌ها
عیسی را با زنجیری بسته و به
پیلاطُس تحویل دادند.
۲ پیلاطُس از او پرسید: «آیا تو
پادشاه یهود هستی؟» عیسی
جواب داد: «همان است که
می‌گویی.» ۳ سران کاهنان
تهمت‌های زیادی به او نسبت
دادند. ۴ پیلاطُس باز از او

پرسید: «جوابی نداری؟ ببین
چه تهمت‌های زیادی به تو
نسبت می‌دهند.» [۵]اما عیسی
جوابی نداد، بطوری که باعث
تعجب پیلاطُس شد.

حکم اعدام عیسی

(همچنین در متی ۱۵:۲۷ - ۲۶ و لوقا ۱۳:۲۳ - ۲۵ و
یوحنا ۱۸:۳۹-۱۹:۱۶)

[۶]در هر عید فِصَح، پیلاطُس
بنا به خواهش مردم یک زندانی
را آزاد می‌کرد. [۷]در آن زمان

مردی معروف به «باراَبا» همراه
با یاغیانی که در یک آشوب
مرتکب قتل شده بودند در
زندان بود. ۸مردم پیش
پیلاطُس رفتند و از او خواهش
کردند که مثل همیشه این کار
را برا شان انجام دهد.
۹پیلاطُس از ایشان پرسید: «آیا
می‌خواهید پادشاه یهود را برای
شما آزاد کنم؟» ۱۰چون او
می‌دانست که کاهنان از روی

حسد عیسی را تسلیم کرده‌اند.
۱۱ اما سران کاهنان مردم را
تحریک کردند که از پیلاطُس
بخواهند «باراَبا» را برای شان
آزاد کند. ۱۲ پیلاطُس بار دیگر
به ایشان گفت: «پس با مردی
که او را پادشاه یهودیان
می‌نامید چه کنم؟» ۱۳ آن‌ها در
جواب با فریاد گفتند:
«مصلوبش کن.» ۱۴ پیلاطُس

پرسید: «چرا؟ مرتکب چه
جنایتی شده است؟» اما آنها
شدیدتر فریاد می‌کردند:
«مصلوبش کن!» [۱۵] پس
پیلاطُس که می‌خواست، مردم
را راضی نگه دارد «بارابّا» را
برای ایشان آزاد کرد و امر کرد
عیسی را تازیانه زده، بسپارند تا
مصلوب شود.

تحقیر عیسی به دست عساکر

(همچنین در متی ۲۷:۲۷ - ۳۱ و یوحنا ۱۹:۲ - ۳)

۱۶ عساکر عیسی را به داخل
حویلی قصر والی بردند و تمام
قشله را جمع کردند. ۱۷ آن‌ها
لباس ارغوانی به او پوشانیدند و
تاجی از خار بافته و بر سرش
گذاشتند ۱۸ و به او ادای احترام
کرده می‌گفتند: «سلام، ای
پادشاه یهود.» ۱۹ و با چوب بر
سرش می‌زدند و برویش آب
دهان می‌انداختند، بعد پیش او

زانو زد و تعظیم می‌کردند.

۲۰ وقتی استهزاها تمام شد،
آن‌ها لباس ارغوانی را از تنش
درآورده و لباس‌های خودش را
به او پوشانیدند و او را بیرون
بردند تا مصلوب کنند.

عیسی بروی صلیب

(همچنین در متی ۲۷:۳۲ - ۴۴ و لوقا ۲۳:۲۶ - ۴۳ و یوحنا ۱۹:۱۷ - ۲۷)

۲۱ آنها شخصی را به نام
شَمعون، اهل قیروان، پدر

اسکندر و روفُس که از صحرا
به شهر می‌آمد و از آنجا
می‌گذشت مجبور کردند که
صلیب عیسی را ببرد. ۲۲آن‌ها
عیسی را به محلی بنام
«جُلجُتا» که معنی آن «محل
کاسهٔ سر» است بردند. ۲۳به او
شرابی دادند که آمیخته به
دارویی به نام «مُر» بود، اما او
آن را قبول نکرد. ۲۴پس او را
بر صلیب میخکوب کردند و

لباس‌هایش را بین خود تقسیم
نمودند و برای تعیین حصهٔ هر
یک قرعه انداختند. [۲۵]ساعت
نُه صبح بود که او را مصلوب
کردند. [۲۶]تقصیر نامه‌ای برایش
به این مضمون نوشتند «پادشاه
یهودیان.» [۲۷]دو نفر راهزن را
نیز با او مصلوب کردند ـ یکی
در طرف راست و دیگری را در
سمت چپ او.[[۲۸]بدین طریق

آن کلامی که می‌گوید: از
خطاکاران محسوب شد، تمام
شد.]

۲۹کسانی که از آنجا
می‌گذشتند سرهای شان را
تکان می‌دادند و با ریشخند به
عیسی می‌گفتند: «ای کسی که
می‌خواستی عبادتگاه را خراب
کن و در سه روز بسازی
۳۰حالا از صلیب پایین بیا و

خود را نجات بده.»
۳۱همچنین سران کاهنان و
علمای دین نیز او را مسخره
می‌کردند و به یکدیگر
می‌گفتند: «دیگران را نجات
می‌داد اما نمی‌تواند خود را
نجات دهد. ۳۲حالا این مسیح
و پادشاه اسرائیل، از صلیب
پایین بیاید تا ما ببینیم و به او
ایمان بیاوریم.» کسانی هم که با
او مصلوب شده بودند، او را

تحقیر می کردند.

مرگ عیسی

(همچنین در متی ۲۷:۴۵ - ۵۶ و لوقا ۲۳:۴۴ - ۴۹ و یوحنا ۱۹:۲۸ - ۳۰)

۳۳ در وقت ظهر، تاریکی
تمام آن سرزمین را فرا گرفت و
۳۴ تا سه ساعت ادامه داشت. در
ساعت سه بعد از ظهر عیسی با
صدای بلند گفت: «ایلی، ایلی
لَما سَبَقتَنی.» یعنی «خدای من،
خدای من، چرا مرا ترک

کردی؟» [۳۵]بعضی از حاضران
وقتی این را شنیدند گفتند:
«ببینید، او الیاس را صدا
می‌کند.» [۳۶]یکی از آن‌ها دوید
و اسفنجِ را از سرکه پُر کرد و
روی نَی گذاشت و به او داد تا
بنوشد و گفت: «بگذارید
ببینم، آیا الیاس می‌آید او را
پایین بیاورد؟» [۳۷]عیسی فریاد
بلندی کشید و جان داد.

[۳۸]پردهٔ عبادتگاه از بالا تا
پایین دو تکه شد.
[۳۹]صاحب‌منصبی که در مقابل
او ایستاده بود، وقتی چگونگی
مرگ او را دید، گفت: «حقیقتاً
این مرد پسر خدا بود.» [۴۰]در
آنجا عده‌ای زن هم بودند که از
دور نگاه می‌کردند و در بین
آن‌ها مریم مجدلیه و مریم مادر
یعقوب کوچک و یوشا و

سالومه دیده می‌شدند. [۴۱]این
زنان وقتی عیسی در جلیل بود
به او گرویدند و او را کمک
می‌کردند. بسیاری از زنان
دیگر نیز همراه او به اورشلیم
آمده بودند.

کفن و دفن عیسی

(همچنین در متی ۲۷:۵۷ - ۶۱ و لوقا ۲۳:۵۰ - ۵۶ و یوحنا ۱۹:۳۸ - ۴۲)

[۴۲]غروب همان روز که روز
تدارک یعنی پیش از روز سَبَت

بود، [۴۳]یوسف از اهل رامه که
یکی از اعضای محترم شورای
یهود و در انتظار ظهور پادشاهی
خدا بود با کمال شهامت پیش
پیلاطُس رفت و جسد عیسی را
از او خواست. [۴۴]پیلاطُس باور
نمی‌کرد که عیسی به این زودی
مرده باشد. پس به دنبال
صاحب‌منصبی که مأمور
مصلوب کردن عیسی بود
فرستاد و از او پرسید: «آیا او به

همین زودی مرد؟» [۴۵]وقتی
پیلاطُس از جانب
صاحب‌منصب اطمینان یافت،
به یوسف اجازه داد که جنازه را
ببرد. [۴۶]یوسف، کتان لطیفی
خرید و جنازهٔ عیسی را پایین
آورد و در آن پیچید و در
مقبره‌ای که از سنگ تراشیده
شده بود، قرار داد و سنگی در
دهنهٔ دروازهٔ آن غلطانید.
[۴۷]مریم مجدلیه و مریم مادر

یوشا، دیدند که عیسی کجا
گذاشته شد.

رستاخیز عیسی

(همچنین در متی ۲۸:۱ - ۸ و لوقا ۲۴:۱ - ۱۲ و یوحنا ۲۰:۱ - ۱۰)

۱۶ [۱] پس از پایان روز
سَبَت، مریم مجدلیه، مریم و
مادر یعقوب و سالومه
روغن‌های معطری خریدند تا
بروند و بدن عیسی را تدهین
کنند، [۲] و صبح وقت روز

یکشنبه، درست بعد از طلوع
آفتاب، به سر قبر رفتند. [۳]آن‌ها
به یکدیگر می‌گفتند: «چه
کسی سنگ را برای ما از دهنهٔ
قبر خواهد غلطانید؟» [۴]وقتی
خوب نگاه کردند، دیدند که
سنگ بزرگ از دهنهٔ قبر به
عقب غلطانیده شده است.
[۵]پس به داخل مقبره رفتند و در
آنجا مرد جوانی را دیدند که در
طرف راست نشسته و لباس

سفید درازی در برداشت. آن‌ها
حیران شدند. ۶اما او به آنها
گفت: «تعجب نکنید، شما
عیسی ناصری مصلوب را
می‌جویید. او زنده شده، دیگر
در اینجا نیست، ببینید اینجا
جایی است که او را گذاشته
بودند. ۷حالا بروید و به
شاگردان او، مخصوصا پِترُس
بگویید که او پیش از شما به
جلیل خواهد رفت و همانطوری

که خودش به شما فرموده بود،
او را در آنجا خواهید دید.»
۸آن‌ها از مقبره بیرون آمدند و از
سر قبر گریختند، چون ترس و
وحشت آن‌ها را فرا گرفته بود و
از ترس چیزی به کسی نگفتند.

ظهور عیسی به مریم مجدلیه

(همچنین در متی ۲۸:۹-۱۰ و یوحنا ۲۰:۱۱-۱۸)

[۹عیسی پس از رستاخیز
خود در سحرگاه روز اول هفته

قبل از همه به مریم مجدلیه که
هفت روح ناپاک از او بیرون
کرده بود ظاهر شد. ۱۰ مریم
رفت و این خبر را به شاگردان
که غمگین و گریان بودند
رسانید. ۱۱ اما آن‌ها باور
نکردند، که عیسی زنده شده و
به مریم ظاهر گشته است.

ظهور عیسی به دو حواری

(همچنین در لوقا ۲۴:۱۳ - ۳۵)

۱۲ پس از آن عیسی به طرز
دیگری به دو نفر از آن‌ها که به
دهت می‌رفتند ظاهر شد.
۱۳ آنها برگشتند و به سایرین خبر
دادند، اما آن‌ها حرف ایشان را
باور نمی‌کردند.

ظهور عیسی به یازده حواری

**(همچنین در متی ۲۸:۱۶ - ۲۰ و لوقا ۲۴:۳۶ - ۴۹ و
یوحنا ۲۰:۱۹ - ۲۳ و اعمال ۱:۶ - ۸)**

۱۴ سرانجام عیسی به آن یازده
حواری، در وقتی که آن‌ها سر

دسترخوان نشسته بودند، ظاهر
شد و بی‌ایمانی و سخت دلی
آن‌ها را در نپذیرفتن گفتهٔ
کسانی که او را زنده دیده
بودند، مورد سرزنش قرار داد.
۱۵ پس به ایشان فرمود: «به
تمام نقاط دنیا بروید و این
مژده را به تمام مردم اعلام
کنید. ۱۶ کسی که ایمان می‌آورد
و تعمید می‌گیرد، نجات
می‌یابد، اما کسی که ایمان

نیاورد، از او باز خواست
می‌شود. [۱۷] به ایمانداران این
نشانه‌های قدرت داده خواهد
شد: آن‌ها با ذکر نام من ارواح
ناپاک را بیرون خواهند کرد،
به زبان‌های تازه سخن خواهند
گفت، [۱۸] اگر مارها را بگیرند و
یا زهر بخورند به ایشان ضرر
نخواهد رسید. دست‌های خود
را بر مریضان خواهند گذاشت
و آنها شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(همچنین در لوقا ۲۴:۵۰-۵۳ و اعمال ۱:۹-۱۱)

۱۹ عیسی خداوند، بعد از
اینکه با آن‌ها صحبت کرد، به
عالم بالا برده شد و در سمت
راست خدا نشست. ۲۰ و آن‌ها
رفتند و پیام خود را در همه جا
اعلام می‌کردند و خداوند
کارهای آن‌ها را برکت می‌داد و
پیام آن‌ها را با معجزاتی که
انجام می‌شد، تأیید می‌نمود.]

سوال دارید؟ +1 807.700.6090
afghanbibles.org © دری ۲۰۰۸